



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

په پانځپانگه کې د پوهنې د نوي دورې د پيل سره سم
په پانځپانگه کې د پوهنې د نوي دورې د پيل سره سم

پانځپانگه

په پانځپانگه کې د پوهنې د نوي دورې د پيل سره سم
په پانځپانگه کې د پوهنې د نوي دورې د پيل سره سم
په پانځپانگه کې د پوهنې د نوي دورې د پيل سره سم
په پانځپانگه کې د پوهنې د نوي دورې د پيل سره سم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جامی ز خمخانه ی دل: پاسخ به مطروحه حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مد ظله العالی) رهبر معظم انقلاب اسلامی

نویسنده:

موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

ناشر چاپی:

انقلاب اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	جامی ز خمخانه ی دل: پاسخ به مطروحه حضرت آیت الله العظمی خاмене ای (مدّ ظلّه العالی) رهبر معظم انقلاب اسلامی
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۶	مقدمه
۲۰	فهرست
۳۰	گزیده بیانات
۳۰	جانبازان صاحبان عزای امام (ره)
۳۰	جانبازان و ماندگاری آنچه از دست داده اند
۳۱	جانبازان، بافضیلت تر از شهیدان
۳۱	جانبازان و قدردانی سختی ها
۳۱	جانبازان، شهیدان زنده
۳۲	خانواده ی جانبازان، آبروی نظام
۳۳	جانبازان، ولی نعمتان انقلاب
۳۳	خدمت به جانبازان، نعمت خداوند
۳۳	جانبازان، ارزنده ترین یادگارهای دفاع مقدّس
۳۴	جانبازان، نمونه های بزرگ اقتدار و شجاعت و فداکاری
۳۴	جانبازان، برجسته ترین افراد از لحاظ معنوی
۳۵	جانبازان و استقبال از شهادت در اوج صفا و اخلاص
۳۵	جانبازان، دلسوزان انقلاب
۳۵	روز جانباز، یکی از روزهای برجسته ی نظام
۳۵	جانبازان، شهدای زنده و تجّسم فداکاری
۳۶	فداکاری جانبازان، هدایت کننده ی انسانها
۳۶	جانبازان، شهدای زنده ی انقلاب

- عوامل اصلی عزّت ملت ایران ۳۷
- جانبازان و کلام خداوند درباره ی آنها ۳۷
- جانبازان، همانند رزمندگان صدر اسلام ۳۷
- جانبازان، هم رتبه ی شهدا ۳۸
- جانبازان، ذخیره های الهی و معجزه ی انقلاب ۳۸
- جانبازان، عامل ماندگاری نام اسلام ۳۹
- تشکر ویژه از خانواده ی شهدا، جانبازان، آزادگان و مفقودین ۴۰
- جانبازان، شهدای زنده ۴۱
- جانبازان و ضرورت درک توطئه ها ۴۱
- دعا برای شمول لطف و رحمت برای جانبازان ۴۲
- جانبازان و ضرورت درک اثربخشی فداکاریها ۴۲
- سرکوب شدن دشمن متجاوز با ایثارگریهای ملت ۴۳
- دعا برای آرامش و تسلی جانبازان ۴۴
- جانبازان، جان برکفان دفاع از کشور ۴۴
- دعا برای شفای جانبازان ۴۵
- همت والای جانبازان ورزشکار ۴۵
- خانواده ی جانبازان و ارزش والای آنها ۴۶
- خانواده ی جانبازان و سهم آنها در ذخیره ی عظیم ملت ۴۶
- قدرت ابتکار و اراده ی جانبازان ۴۶
- جانبازان و قدرت در میدان درس و زندگی ۴۷
- جانبازان و حضور افتخار آفرین در عرصه ی ورزش ۴۷
- خوشحالی از افتخار آفرینی جانبازان در رشته های ورزشی ۴۷
- جانبازان و سرمشق حفظ معنویت ۴۸
- جانبازان و نقش آنها در گسترش مذهب اهل بیت (علیهم السلام) ۴۸
- تعبیر شهیدان زنده برای جانبازان ۴۸
- امنیت و آسایش کشور، نتیجه ی ایثار شهدا و جانبازان ۴۹

۴۹	جانبازان، ذخیره های با ارزش دانشگاه جهاد
۴۹	جانبازان، نور و رحمت و هدایت
۵۰	دیدار با خانواده ی جانبازان، اغتنام حقیقی و قلبی
۵۰	جانبازان، نماد روحیه ی ایمان و آگاهی و پایداری
۵۰	برباد نرفتن زحمات شهدا و جانبازان
۵۱	جانبازان، حافظان عزّت مَلّت ایران
۵۱	ضرورت گرمای داشتن یاد شهدا و جانبازان
۵۲	افتخار فرزندان شهدا و جانبازان به پدرانشان
۵۲	حضور اثرگذار جانبازان در عرصه ی ورزش
۵۲	جانبازان و نشان دادن معنویت و دینداری در ورزش
۵۳	برکت دادن خدا به تلاش شهدا و جانبازان
۵۴	مشیت الهی در زنده ماندن جانبازان
۵۵	جانبازان و ضرورت حفظ ایمان
۵۵	جانبازان و مهم ترین آزمایش انقلاب
۵۵	جانبازان، صاحبان شرف و افتخار
۵۶	جانبازان، سند و مدرک جهاد بزرگ مَلّت ایران
۵۶	ارزش صبر خانواده های شهدا و جانبازان
۵۷	جانبازانی که به جبهه رفتند و شهید شدند
۵۸	جانبازان، مایه ی افتخار و شرف
۵۸	اقتدار معنوی مَلّت، ثمره ی ایثار شهدا و جانبازان
۵۸	لزوم تشکّر از خانواده ها و همسران جانبازان
۵۹	جانبازان، شهیدان نامدار
۵۹	رتبه و شأن معنوی خانواده ی جانبازان
۵۹	لزوم قدردانی از جانبازان
۶۰	سهم ارزشمند جانبازان در تاریخ پُرافتخار انقلاب
۶۰	جانبازان، در صفوف مقدّم ارزشها

۶۰ لزوم تکریم طلاب جانباز و ایثارگر
۶۱ لزوم خدمات شهری به جانبازان
۶۲ اشعار
۶۲ اشاره
۶۴ مرتضی اسداللهی
۶۵ مهدی اسماعیل زاده کندجانی
۶۷ رضا اسماعیلی
۶۸ احمد اسماعیلی بیدگلی
۶۹ محمّد امین پور
۷۱ علی انسانی
۷۲ محمّدحسین انصاری نژاد
۷۳ محمّد بختیاری
۷۴ زهرا بشری موحد
۷۵ علی حسین بوالحسنی
۷۶ امیر بیدختی
۷۷ علیرضا پیشگو
۷۸ معصومه تیما
۷۹ ابراهیم حاج محمّدی
۸۱ ابراهیم حسنلو
۸۲ سیدمحمّدحسینی
۸۳ مریم حقیقت
۸۴ محمّدمهدی خان محمدی
۸۵ حسین خوش صحبتان
۸۷ عباس خوش عمل کاشانی
۸۸ علی دهقانی
۸۹ حسین دهلوی

- ۹۰ مطهره رضاپور
- ۹۱ محسن رضوانی
- ۹۲ صادقعلی رنجبر
- ۹۳ محمدمین زاهدی
- ۹۴ غلامرضا سازگار
- ۹۵ بهروز ساقی
- ۹۶ عبدالرحیم سعیدی راد
- ۹۷ علی شرفی
- ۹۸ مریم شریف رضویان
- ۹۹ مهدی شریفی
- ۱۰۰ یوسف شیردژم
- ۱۰۱ جلیل شیروانی
- ۱۰۲ زهرا صف نورد
- ۱۰۳ وحید ضیایی
- ۱۰۵ پیمان طالبی
- ۱۰۶ مهدی طهماسبی دزکی
- ۱۰۷ میلاد عرفان پور
- ۱۰۸ زهرا علیشاهی
- ۱۰۹ محمد غفاری
- ۱۱۰ علیرضا قزوه
- ۱۱۱ حجت الله قلی پور
- ۱۱۲ مصطفی کارگر
- ۱۱۳ حمیدرضا کسرائی
- ۱۱۶ ولی الله کلامی زنجانی
- ۱۱۸ محمدحسن لقمانی بهابادی
- ۱۱۹ سید علی لواسانی

- ۱۲۰ سید حسن مبارز
- ۱۲۱ مهدی محبتی کرد سُفلی
- ۱۲۲ مصطفی محدّثی خراسانی
- ۱۲۳ جواد محمّدزمانی
- ۱۲۴ داود محمّدی
- ۱۲۵ سیدجواد منوّرزاده
- ۱۲۶ سید مهدی موسوی
- ۱۲۷ فاطمه موسی
- ۱۲۸ رحیمه مهربان
- ۱۲۹ علی رضا نجفی
- ۱۳۰ ایرج نجفی زاد
- ۱۳۲ رضا نیکوکار
- ۱۳۳ غلامرضا هاشمی
- ۱۳۴ غلام رضا هاشمی
- ۱۳۶ الهمام یاوری
- ۱۳۷ درباره مرکز

جامی ز خمخانه ی دل: پاسخ به مطروحه حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدّ ظلّه العالی) رهبر معظم انقلاب اسلامی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: جامی ز خمخانه ی دل: پاسخ به مطروحه حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدّ ظلّه العالی) رهبر معظم انقلاب اسلامی / گردآوری موسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی.

مشخصات نشر: تهران: موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات انقلاب اسلامی، نشر نسیم انقلاب، 1391.

مشخصات ظاهری: 118ص، [32]ص. (تصویر رنگی).

شابک: 55000 ریال: 978-964-2951-44-4؛ 65000 ریال (چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: چاپ دوم: 1392.

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14 -- مجموعه ها

شناسه افزوده: موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

شناسه افزوده: موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی. دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای "مد ظلّه العالی". انتشارات انقلاب اسلامی

رده بندی کنگره: PIR4190/ج23 1391

رده بندی دیویی: 8فا208/1

شماره کتابشناسی ملی: 2701644

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

ص: 1

اشاره

پاسخ به مطروحه ی

حضرت آیت الله العظمی

سید علی خامنه ای (مدظله العالی)

رهبر معظم انقلاب اسلامی

گردآوری: مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

ناشر: نشر نسیم انقلاب

(وابسته به انتشارات انقلاب اسلامی)

5000 نسخه - چاپ اول تابستان 1391

55000 ریال

شابک: 978-964-2951-44-4

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان دانشگاه جنوبی، کوچه ی عطارد، شماره ی 7

تلفن: 66410649-66977268 - تلفن مرکز پخش: 66483975-09195593732

تهران، صندوق پستی: 13185-613 - پست الکترونیکی: Book

khamenei.ir

ص: 3

عنوان و نام پدیدآور: شب پانزدهم (مراسم شب شعر در حضور مقام معظم رهبری) / گردآوری مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات انقلاب اسلامی (وابسته به مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)، 1390

مشخصات ظاهری: 118 ص.

قیمت: 25000 ریال (به همراه فیلم دیدار: 45000 ریال) شابک: 978-964-2951-27-7

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -- نظریه درباره شعر

موضوع: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -- پیامها و سخنرانیها

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14 -- مجموعه ها

موضوع: شاعران ایرانی

شناسه افزوده: مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

رده بندی کنگره: 1390 53 م / DSR 1691

رده بندی دیویی: 955/0845

شماره کتابشناسی ملی: 8815033

جامی ز خمخانه ی دل

پاسخ به مطروحه ی

حضرت آیت الله العظمی

سید علی خامنه ای (مدظله العالی)

رهبر معظم انقلاب اسلامی

مراسم شعرخوانی شاعران آیینی و مذهبی

در حضور: حضرت آیت الله العظمی

سید علی خامنه ای (مدظله العالی)

رهبر معظم انقلاب اسلامی

12 رجب 1432 هـ - ق

25 خرداد 1390 هـ - ش

گردآوری: مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

ناشر: انتشارات انقلاب اسلامی

(وابسته به مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)

شمارگان: 2000

چاپ اول - پاییز 1390

کتاب: 16000 ریال (به همراه فیلم دیدار: 36000 ریال)

شابک: 978-964-2951-31-4

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان دانشگاه جنوبی، کوچه عطارد، شماره ی 7

تلفن: 66410649-66977268

تلفن پخش: 66410649-09195593732

تهران، صندوق پستی: 13185-613

پست الکترونیکی: Book@khamenei.ir

ص: 4

جانبازان، یادگارهای روزهای خروش سپیده باوران بر شب زدگان، و ذخایر ماندگار انقلاب اسلامی اند. جانبازان، روایت گران خاطرات فراموش ناشدنی سال های دفاع مقدّس، نماد صبر و بصیرت در برابر ناملایمات، و آیات روشن ایثار و انفاق در راه پروردگارند. از این رو پاسداشت ایثار آنان، پاسداشت حقایق نورانی، و نیز پاسداشت عظمت يك ملت است.

در طی سال های اخیر، پدیده ی «شعر دفاع مقدّس» که گاه با نام شعر پایداری و مقاومت از آن یاد می شود، همّت خود را به نشر ارزشهای دفاع مقدّس و زنده نگاه داشتن یاد و خاطره ی حماسه آفرینان آن مصروف داشته، و از این رهگذر به پیروزی ها و موفقیت های بسیاری نائل گشته تا آنجا که امروزه این آثار، بخش مهمی از ادبیات معاصر ما را تشکیل داده و حتی در آن سوی مرزها نیز نقش آفرین شده است. با این همه، فضای ادبیات دفاع مقدّس و اندیشه های سترگ آن، آن قدر ظرفیت دارد که آثار خلق شده يك از هزار است. از سرفصل های مهمّ این ادبیات، مسئله ی جانبازان - و بویژه جانبازان شهید - است. شرح پایداری جانبازان، عطرآگین ساختن فضای شهر و روستا به یاد و خاطره ی دفاع مقدّس، و دمیدن روح ایثار و رشادت در جامعه است.

شهیدان و جانبازان، هر دو مصداق آیه ی «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ»⁽¹⁾ هستند، با این تفاوت که شهیدان از کوثر «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ»⁽²⁾ نوشیده اند و جانبازان از تسنیم «منهم من ينتظر» سیراب شده اند. جانباز، همان دلیری است که در روزهای حماسه، تا پای جان ایستادگی کرده و جراحات فراوان را بر جسم خویش پذیرا شده، و پس از جنگ نیز، طی سالیان متمادی زخم های باقی مانده از آن روزگار را تحمل کرده و دم بر نیاورده است. آری، صبر و پایداری جانباز دوچندان است، چنان که این مهم را مقام معظم رهبری در دیدار با جانبازان قطع نخاعی چنین بیان فرموده اند:

«البته من اگر بخوادم قضاوت خودم را عرض بکنم، باید بگویم مسئله ی جانباز هفتاد درصد و جانباز قطع نخاعی گردنی - همین وضعی که شما دارید - مهمتر از مسئله ی شهید شدن است؛ چون شهادت يك بار است و تمام می شود، بعد هم انسان می رود؛ عروج می کند. این وضعی که شما دارید، با قضاوتی که من امروز دارم، اینجور به نظرم می رسد که وزنه ی این ایثار از آن ایثاری که اسمش شهادت است، سنگین تر است؛ به خاطر رنج هایش، به خاطر مشکلاتش، هم برای خودتان، هم برای پدر و مادرهاتان، کسانتان، هم برای همسرانتان، هم برای فرزندانتان. این جزو آن رقم های بسیار درشت این کار بزرگی است که انجام گرفته. ان شاءالله به همین نسبت هم خدای متعال به شما اجر بدهد و اجر شما را سنگین کند».

آری، سپاس از این رشادت ها و پایمردی ها در عرصه ی ادبیات و شعر، سرودن آثار فراوان برای تکریم مقام جانباز است. رسالت شاعر امروز، تجلیل از مقام شامخ جانبازان و ایثارگران و شرح ایستادگی ها و شورآفرینی های آنان، با بهره مندی از ابزار ادبیات و هنر و خلاقیت است؛ امری که مقام معظم رهبری در دیدار با شاعران آیینی (1390/3/25) آن را از دغدغه های خود دانستند و به موضوع جانباز شهید یعنی جانبازی که بعد از مدتی به شهادت می رسد، اشاره فرمودند.

ص: 6

1- .سوره ی احزاب، آیه ی 23.

2- . همان.

درباره ی مطروحه ی معظّمه نیز باید گفت:

از دیرباز در محافل ادبی و انجمن های شعر، مقوله ای به نام «مطروحه» وجود داشته است. مطروحه، بیتی بوده که معمولاً بزرگ يك انجمن شعر در پایان محفل، مطرح می کرده و از شاعران می خواسته تا براساس همان بیت و در همان وزن و با همان ردیف و قافیه یا براساس آن مضمون، شعری بسرایند و در جلسه ی بعد در آن محفل بخوانند.

این کار چند فایده داشته است؛ نخست آن که شاعران انگیزه ای برای سرایش شعری تازه می یافتند؛ دوّم آن که شاعران میزان توانایی خود را در آن قالب و با آن ردیف و قافیه درمی یافتند و عیار کار را می سنجیدند و با توجه به آثار دیگران، ضعف های اثر خود را دریافته و به تقویت شعر خود می پرداختند؛ سوّم آن که یادگار نیکویی از آن محافل برجای می ماند و هرگاه آن شعر خود را می خواندند، به یاد آن محفل می افتادند.

در دیدار شاعران آیینی با رهبر معظّم انقلاب، که روز چهارشنبه 25 خردادماه 90 برگزار شد، معظّمه در رهنمودهایشان شاعران را به موضوع دفاع مقدّس و پاسداشت یاد شهیدان دعوت کردند و از مباحث مهم در این باره که کمتر به آن پرداخته شده، به مقوله ی «جانبازان شهید» اشاره فرمودند:

«یکی از همین چیزهایی که مربوط به جنگ است و از چیزهایی است که ذهن من را مشغول می کند، این جانبازهایی هستند که بعد از مدّتی به شهادت می رسند؛ این خودش يك موضوع ویژه است؛ این غیر از شهیدی است که در جبهه شهید شده و درباره اش هم شعر گفته شده؛ این انسانی است که يك تجربه ای را گذرانده و رنجی را تحمّل کرده، آخرش هم شهید شده. بگردید موضوعات اینجوری را پیدا کنید.»

در پایان این دیدار، یکی از شاعران از حضرت آیت الله خامنه ای خواست که در این موضوع «مطروحه ای» را طرح فرمایند تا شاعران به استقبال آن، شعر بسرایند. ایشان نیز ساعتی پس از پایان محفل، مطروحه ای را اعلام و از شاعران آیینی خواستند تا براساس آن شعر بسرایند. متن مرقومه به شرح زیر است:

ص: 7

بفرمایید اگر دوستان مایلند، این مطلع را بسازند

خطاب به جانباز شهید:

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل *** خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه دل»

پس از انتشار مطروحه ی مقام معظم رهبری، شور و شوق زانداالوصفی محافل ادبی را فراگرفت و شاعران فراوانی به استقبال آن رفتند. اینکه معظمّله در دیدار با شاعران آیینی و مذهبی - که ماهیت شعر آنان بیشتر مدح، مرثیه و مناجات است - به این مهم اشاره فرمودند، نشان از آن دارد که حتی شاعران مدیحه سرا، مرثیه گو و علاقه مند به عرصه ی شعر مناجات هم نباید از مسئله ی دفاع مقدّس و موضوعات مرتبط با آن، و حوادث نوبه نوی انقلاب غافل بمانند تا مبادا محافل مذهبی ما از یاد و خاطره ی حماسه سازان دفاع مقدّس خالی بماند.

ابتکار معظمّله فصل تازه ای از شعر مقاومت را بر روی شاعران گشود. مجموعه ی حاضر، گزیده ای از اشعار شاعران در استقبال از مطروحه ی مقام معظم رهبری است. امید است این اثر موجبات رضایت حضرت پروردگار، و تجلیل و تکریم مقام شامخ جانبازان شهید را فراهم آورد. (1)

وآخر دعوانا ان الحمدلله ربّ العالمین

جواد محمدزمانی

ص: 8

1- . آثار ارائه شده در این کتاب بر اساس اشعاری است که تا زمان آماده سازی کتاب به دست ما رسید. بنابراین از دیگر شاعرانی که در موضوع این مطروحه اشعاری سروده اند تقاضا می شود آثار خود را برای افزودن به این مجموعه در چاپهای بعدی به نشانی ناشر ارسال نمایند.

گزیده بیانات

- جانبازان صاحبان عزای امام (ره) 51
- جانبازان و ماندگاری آنچه از دست داده اند 15
- جانبازان، بافضیلت تر از شهیدان 16
- جانبازان و قدردانی سختی ها 16
- جانبازان، شهیدان زنده 16
- خانواده ی جانبازان، آبروی نظام 17
- جانبازان، ولی نعمتان انقلاب 18
- خدمت به جانبازان، نعمت خداوند 18
- جانبازان، ارزنده ترین یادگارهای دفاع مقدّس 18
- جانبازان، نمونه های بزرگ اقتدار و شجاعت و فداکاری 19
- جانبازان، برجسته ترین افراد از لحاظ معنوی 19
- جانبازان و استقبال از شهادت در اوج صفا و اخلاص 20
- جانبازان، دلسوزان انقلاب 20
- روز جانباز، یکی از روزهای برجسته ی نظام 20

- جانبازان، شهدای زنده و تجسم فداکاری 20
- فداکاری جانبازان، هدایت کننده ی انسانها 21
- جانبازان، شهدای زنده ی انقلاب 21
- عوامل اصلی عزت ملت ایران 22
- جانبازان و کلام خداوند درباره ی آنها 22
- جانبازان، همانند رزمندگان صدر اسلام 22
- جانبازان، هم رتبه ی شهدا 23
- جانبازان، ذخیره های الهی و معجزه ی انقلاب 23
- جانبازان، عامل ماندگاری نام اسلام 24
- تشکر ویژه از خانواده ی شهدا، جانبازان، آزادگان و مفقودین 25
- جانبازان، شهدای زنده 26
- جانبازان و ضرورت درك توطئه ها 26
- دعا برای شمول لطف و رحمت برای جانبازان 27
- جانبازان و ضرورت درك اثربخشی فداکاریها 27
- سرکوب شدن دشمن متجاوز با ایثارگریهای ملت 28
- دعا برای آرامش و تسلی جانبازان 29
- جانبازان، جان برکفان دفاع از کشور 29
- دعا برای شفای جانبازان 30
- همت والای جانبازان و رزشکار 30
- خانواده ی جانبازان و ارزش والای آنها 30
- خانواده ی جانبازان و سهم آنها در ذخیره ی عظیم ملت 31

قدرت ابتکار و اراده ی جانبازان 31

جانبازان و قدرت در میدان درس و زندگی 32

جانبازان و حضور افتخار آفرین در عرصه ی ورزش 32

خوشحالی از افتخار آفرینی جانبازان در رشته های ورزشی 32

جانبازان و سرمشق حفظ معنویت 33

جانبازان و نقش آنها در گسترش مذهب اهل بیت (علیهم السّلام) 33

تعبیر شهیدان زنده برای جانبازان 33

امنیت و آسایش کشور، نتیجه ی ایثار شهدا و جانبازان 34

ص: 10

- جانبازان، ذخیره های با ارزش دانشگاه جهاد 34
- جانبازان، نور و رحمت و هدایت 34
- دیدار با خانواده ی جانبازان، اغتنام حقیقی و قلبی 35
- جانبازان، نماد روحیه ی ایمان و آگاهی و پایداری 35
- برباد نرفتن زحمات شهدا و جانبازان 35
- جانبازان، حافظان عزّت ملّت ایران 36
- ضرورت گرامی داشتن یاد شهدا و جانبازان 36
- افتخار فرزندان شهدا و جانبازان به پدرانشان 37
- حضور اثرگذار جانبازان در عرصه ی ورزش 37
- جانبازان و نشان دادن معنویت و دینداری در ورزش 37
- برکت دادن خدا به تلاش شهدا و جانبازان 38
- مشیت الهی در زنده ماندن جانبازان 39
- جانبازان و ضرورت حفظ ایمان 40
- جانبازان و مهم ترین آزمایش انقلاب 40
- جانبازان، صاحبان شرف و افتخار 40
- جانبازان، سند و مدرک جهاد بزرگ ملّت ایران 41
- ارزش صبر خانواده های شهدا و جانبازان 41
- جانبازانی که به جبهه رفتند و شهید شدند 42
- جانبازان، مایه ی افتخار و شرف 43
- اقتدار معنوی ملّت، ثمره ی ایثار شهدا و جانبازان 43
- لزوم تشکر از خانواده ها و همسران جانبازان 43

جانبازان، شهیدان نامدار 44

رتبه و شأن معنوی خانواده ی جانبازان 44

لزوم قدردانی از جانبازان 44

سهم ارزشمند جانبازان در تاریخ پُرافتخار انقلاب 45

جانبازان، در صفوف مقدّم ارزشها 45

لزوم تکریم طلاب جانباز و ایثارگر 45

لزوم خدمات شهری به جانبازان 46

ص: 11

اشعار به ترتیب الفبایی نام خانوادگی شاعران

مرتضی اسداللہی 49

مہدی اسماعیل زادہ کندجانی 50

رضا اسماعیلی 52

احمد اسماعیلی بیدگلی 53

محمد امین پور 54

علی انسانی 56

محمد حسین انصاری نژاد 57

محمد بختیاری 58

زہرا بشری موحد 59

علی حسین بوالحسنی 60

امیر بیدختی 61

علیرضا پیشگو 62

معصومہ تیما 63

ابراہیم حاج محمدی 64

ابراہیم حسنلو 66

سید محمد حسینی 67

مریم حقیقت 68

محمد مہدی خان محمدی 69

حسین خوش صحبتان 70

عباس خوش عمل کاشانی 72

علی دهقانی 73

حسین دهلوی 74

مطہرہ رضاپور 75

محسن رضوانی 76

صادقعلی رنجبر 77

محمدامین زاہدی 78

غلامرضا سازگار 79

بہروز ساقی 80

ص: 12

عبدالرحيم سعيدى راد 81

على شرفى 82

مريم شريف رضويان 83

مهدي شريفى 84

يوسف شيردزم 85

جليل شيروانى 86

زهرا صف نورد 87

وحيد ضيائى 88

پيمان طالبى 90

مهدي طهماسبى دزكى 91

ميلاد عرفان پور 92

زهرا عليشاهى 93

محمد غفارى 94

عليرضا قزوه 95

حجت الله قلى پور 96

مصطفى كارگر 97

حميدرضا كسرايى 98

ولى الله كلامى زنجانى 100

محمد حسن لقمانى بهابادى 101

سيد على لواسانى 102

سيد حسن مبارز 103

مهدی محبّی کرد سُفلی 104

مصطفی محدّثی خراسانی 105

جواد محمّدزمانی 106

داود محمّدی 107

سیدجواد منوّرزاده 108

سید مهدی موسوی 109

فاطمه موسی 110

رحیمه مهربان 111

ص: 13

علی رضا نجفی 112

ایرج نجفی زاد 113

رضا نیکوکار 114

غلامرضا هاشمی 115

غلام رضا هاشمی 116

الهام یآوری 118

تصاویر 119

ص: 14

جانبازان صاحبان عزای امام (ره)

هرکس که در مجموعه ی ملت بزرگ ما، برای انقلاب و اسلام و امام فداکاری و اخلاص بیشتری به خرج داده است و می دهد، در مصیبت امام (ره) صاحب عزاتر است. با این حساب، شما جانبازان و جهادگران و سپاهیان عزیز و نیروهای بسیجی دستگاه های مختلف، حقیقتاً صاحب عزا هستید. امام به معنای حقیقی کلمه متعلق به شما بود. (1)

جانبازان و ماندگاری آنچه از دست داده اند

به جانبازان عزیزی که در این محفل حضور دارند، این نکته را یادآوری می کنم که هرچه در راه خدا می دهیم، برای ما می ماند و در حقیقت برای «من» واقعی خودمان خرج کرده ایم. هرچه برای خودمان نگه می داریم، در حقیقت برای ما نمی ماند و مثل همه چیز دیگر دنیا از بین خواهد رفت. من در این خصوص اعتقاد راسخ دارم و هیچ نقطه ی غباری در ذهنم نیست. (2)

ص: 15

-
- 1- . بیانات در مراسم بیعت گروه کثیری از جانبازان و نیروهای جهادی احداث ساختمان مرقد مطهر رهبر کبیر انقلاب اسلامی، به همراه وزیر راه و ترابری، مسئولان بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، و مسئول حرم مطهر حضرت امام خمینی (ره)، 1368/4/28.
 - 2- . همان.

جانبازان، بافضیلت تر از شهیدان

يك وقت در مورد جانبازها فكر می كردم، كه به نظرم رسید گاهی فضیلت آن ها از شهدا هم بیشتر است. جانباز کسی است كه بعد از آنكه قسمتی از بدنش را در راه خدا داد و عضو یا اعضای شهیدی را با خودش همراه كرد و در بقیه ی مدّت زندگی و عمرش هم متقی و شكرگزار بود و عمل صالح انجام داد، خدای متعال در مورد این گونه از مجروحین جنگ در قرآن می فرماید: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ» (1). كلمه ی «عظیم» در پایان این آیه ی شریفه، قابل تأمل است. (2)

جانبازان و قدردانی سختی ها

جانبازان عزیز باید قدر این موقعیت را - اگرچه با سختی مواجهند - بدانند. من می دانم كه شما سختی می كشید. محرومیت از پا و دست و نخاع و چشم و سلامتی، برای شما كه در دوران جوانی به سر می برید و می توانستید سالم باشید، سخت است. هیچ پاداش بزرگ و خوبی را بدون سختی به انسان نمی دهند. شما خیال نكنید كه انسان بدون تحمّل سختیها ممكن است به اجرهای عظیم برسد؛ خیر، چنین چیزی نیست؛ «افضل الاعمال احمزاها»: بافضیلت ترین كارها، سخت ترین و دشوارترین آن هاست. در مقابل این سختی یی كه تحمّل می كنید، آن اجر عظیم را به شما می دهند. (3)

جانبازان، شهیدان زنده

شما، هم عضو شهیدی را با خود همراه دارید، و هم زنده اید و از تنعمات زندگی در حدّ زیادی برخوردار می شوید. وقتی انسان بین مرگ و زندگی قرار می گیرد، اگر به او بگویند زنده بمان، اما فلان عضو را نداشته باش و یا اینکه مرگ را انتخاب كن، می گوید زنده بمانم، آن عضو را هم بگیرد.

ص: 16

1- . سوره ی آل عمران، آیه ی 172.

2- . همان.

3- . همان.

زندگی شیرین است و هر انسانی آن را می خواهد. بنابراین، جانبازان ما، هم از نعمت زندگی برخوردارند، و هم عضو شهیدی را با خود همراه دارند، و هم - اگر تقوا و احسان را در عمل رعایت کنند - به آن اجر عظیم و باور نکردنی می رسند. قدر این نعمات را بدانید. (1)

خانواده ی جانبازان، آبروی نظام

نکته یی را که در اینجا باید برای شما خانواده های اسرا و مفقودان عرض کنم، این است که شما از جمله قشرهای فداکار این انقلاب به حساب می آیید. بعد از خانواده ی شهدا، شما هستید. البته، رنج خانواده های مفقودان بیشتر است. مفقودی که ما داریم، یا اسیر و یا شهید است. غم این خانواده ها سنگین تر و رنج آن ها بیشتر است؛ اما به هر حال در دلشان نور امیدی هست که عزیزشان را روزی خواهند دید و خدا کند و دعای ما این است که همین طور هم باشد. اما خانواده های اسیران عزیز ما مطمئن اند که - حالا قدری دیرتر و یا زودتر انشاءالله عزیزشان به سلامت و عافیت و با تجربه های زیاد و ساخته شدن در محنت زندان دشمن، به آن ها برخواهد گشت. شهدا و خانواده هایشان در رتبه ی مقدّمند و کسی را با آن ها نباید مقایسه کرد؛ اما پشت سر خانواده های شهدا، همین خانواده های اسرا و جانبازان و مفقودان هستند که یقیناً نقش اساسی و مهمی را شما خانواده های اسرا و مفقودان در حفظ آبروی انقلاب دارید. به همان اندازه که صبر و شکر می کنید و عظمت و افتخار مجاهدت در راه خدا را درک می کنید، به همان اندازه شرافت و کرامت و عزّت و ثواب الهی متعلّق به شماست. بنابراین، شما خانواده ها باید افتخار کنید که جزو قشرهای خدمتگزار انقلابید و می توانید برای ملت و کشورتان آبرو و حیثیت درست کنید و یقیناً در صورت صبر، ثواب و اجر الهی شامل حال شما خواهد بود. این، يك افتخار بزرگ است. (2)

ص: 17

1- . همان.

2- . بیانات در دیدار با جمع کثیری از خانواده های معظّم اسرا و مفقودان شهرهای تهران، کرج، ورامین، قم، کاشان، زنجان و اهواز، 1368/5/23.

جانبازان، ولی نعمتان انقلاب

امیدواریم که خداوند به همه ی شما برادران و خواهران، مخصوصاً کسانی که خدمتگزار خانواده های عزیز شهدا و اسرا و جانبازان و مفقودان هستند، توفیق بدهد. همان طور که امام و رهبر عظیم الشان فقیدمان بارها می فرمودند، این ها ولی نعمتهای حقیقی ملتند و کسانی هستند که قدرت و صلابت امروز ملت و دولت ایران در دنیا، به برکت فداکاری و ایثار آن هاست. امیدواریم خداوند ملت عزیز و بزرگ ما را به عالی ترین آرمان ها و آرزوهایش - که پیروزی کامل اسلام و مسلمین است - برساند. (1)

خدمت به جانبازان، نعمت خداوند

بنیاد [مستضعفان و جانبازان] در بُعد اقتصادی هم مثالهای فراوانی دارد. اگر خداوند تفضلی فرموده و نعمتی را برای خدمت به جانبازان در اختیار ما قرار داده است، از این نباید غفلت کرد و این مهم را نباید از دست داد. نه اینکه کمکها در اختیار افراد نامناسبی - نمی گویم ناشایسته - که اصلاً از مستضعفان نبوده اند، قرار داده شود. نمی دانم نیتها چه بوده و چقدر به این نکته توجه داشته اند. این جریان باید در خدمت جانبازان قرار بگیرد و بدانید که يك قلم کمک به جانبازان، بارزش است و إنشاءالله برکاتی هم خواهد داشت. (2)

جانبازان، ارزنده ترین یادگارهای دفاع مقدس

از خداوند متعال برای همه ی شما برادران و خواهران که از نقاط مختلف و راههای دور تشریف آوردید، لطف و فضل و توجهات خاص الهی را طلب می کنم و امیدوارم مشمول عنایات مخصوص پروردگار و دعای حضرت

ص: 18

-
- 1- . بیانات در دیدار با اقشار مختلف مردم نایین و ابرده خراسان و جمعی از خانواده های شهدای تهران، گرگان و چهاردانگه، اعضای جمعیت هلال احمر، مسئولان واحدهای فرهنگی بنیاد شهید و خواهران دانشجوی دانشگاه اصفهان، 1368/6/29.
 - 2- . همان.

ولّی عصر (عجلّ الله تعالی فرجه الشّریف) باشید و شخصاً هم از همه ی شما متشکّرم. جلسه ی معظّم امروز ما، مخصوصاً عطر و رایحه ی دل انگیز شهادت را هم با حضور خانواده های معظّم شهیدان و هم با حضور جانبازان عزیز - که ارزنده ترین یادگاریهای دوران حماسه ی دفاع مقدّس هستند - دارد. (1)

جانبازان، نمونه های بزرگ اقتدار و شجاعت و فداکاری

امروز، جانبازان شما نمونه های بزرگ افتخار و شجاعت و فداکاری و یادگارهای دوران حماسه اند. امروز، خانواده های عزیز و عظیم الشّان شهدای شما کسانی هستند که همه ی منصفان عالم - کسانی که قضایای ایران و انقلاب ایران را می شناسند - آن ها را با عظمت و بزرگواری و صبور و نیرومند به حساب می آورند. این را باید شما حفظ کنید. این، به برکت اسلام و رهبری امام عظیم الشّان و به برکت وحدت کلمه ی شماست. این ها را برای خودتان نگه دارید. شیطانها باید از نفوذ در افکار ملت ایران مأیوس شوند. (2)

جانبازان، برجسته ترین افراد از لحاظ معنوی

قشرهای ممتاز در جامعه ی اسلامی و برجستگان نظام اسلامی، در اینجا حضور دارند و برخلاف نظامهای مادّی، پول داران و خوانین و زورگویان و گردن کلفتان، حضوری ندارند. در نظام اسلامی، کسانی از لحاظ معنوی برجسته تر و ممتازترند که فداکاری بیشتر، ایمان بیشتر، عمل صالح و صدق رفتار و گفتار را نشان داده باشند و آن ها هم این قشرهای فداکار شهید داده ها، جانبازان، جوانان پُرشور و مؤمن و مبارز، خدمتگزاران جامعه، یا کسانی که خودشان را برای خدمت آماده می کنند هستند. (3)

ص: 19

1- . بیانات در دیدار با مسئولان بنیاد شهید، خانواده های معظّم شهدا و مفقودان و اسرا و جانبازان شهرهای رودبار، منجیل، ساوه، اراک، محمودآباد آمل و فریدن و خانواده های معظّم شهدای وزارت اطلاعات، 1368/10/13.

2- . همان.

3- . بیانات در دیدار با مسئولان بنیاد شهید، جمعی از اساتید و دانشجویان دانشگاهها و اقشار مختلف مردم، 1368/10/13.

جانبازان و استقبال از شهادت در اوج صفا و اخلاص

این شهدای عزیز ما، یا این جانبازان، در اوج صفا و اخلاص، به استقبال شهادت رفتند و شهید شدند و همین شهادت‌ها و مقاومت‌ها و به استقبال خطر رفتن‌ها بود که انقلاب را حفظ کرد، اسلام را عزیز کرد، مسلمین را قوی کرد و دشمنان اسلام و امریکا را خوار نمود. (1)

جانبازان، دلسوزان انقلاب

امروز، وظیفه‌ی همه‌ی آحاد ملت، مخصوصاً آن کسانی که در میدانهای خطر، تلاش کرده‌اند و از جان و عمر و جوانی و عزیزان خود، مایه گذاشته‌اند مثل شما عزیزان و همه‌ی قشرهای مؤمن، خانواده‌های شهدا، جانبازان و کسانی که بیش از همه برای انقلاب دل سوزانده‌اند و سرمایه‌گذاری کرده‌اند این است که باید تلاش کنند؛ تلاش پشت سر مسئولان، برای سازندگی کشور به صورت یک کشور قدرتمند. (2)

روز جانباز، یکی از روزهای برجسته‌ی نظام

روز ولادت سیدالشهداء (علیه آلاف التَّحیَّة و الثَّناء) که روز پاسدار نام گرفته است، و همچنین روز ولادت حضرت ابوالفضل (علیه الصَّلَاة و السَّلَام) که روز جانباز است، از روزهای برجسته و به طور مضاعف مبارک برای نظام و جامعه‌ی ماست. (3)

جانبازان، شهدای زنده و تجسم فداکاری

جانبازان و مجروحان عزیزمان که واقعاً تجسم فداکاریند، شهیدان زنده‌اند. این گلوله‌یی که به این جوان خورد و نخاع او را ضایع کرد، می‌توانست چند

ص: 20

1- . همان.

2- . بیانات در دیدار با گروه کثیری از آزادگان، 1368/5/29.

3- . بیانات در دیدار با فرماندهان و جمعی از پاسداران سپاه و کمیته‌ی انقلاب اسلامی، مسئولان دفاتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه و خانواده‌های معظم شهدا، در سالروز میلاد امام حسین (ع) و روز پاسدار، 1369/11/29.

میلیمتر این طرف تر یا آن طرف تر بخورد و جان او را بگیرد و شهید شود. امروز او شهید است؛ شهیدی که زنده و در میان ماست و برکت وجود او برای ما هست. خدا به این ها خطاب می کند و می فرماید: «أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ» (1). صرف اینکه ما در میدان جنگ زخمی شدیم، کافی نیست؛ اگر نیکوکاری و تقوا پیشه کردیم، اجر عظیمی داریم. بنابراین، حتی کسی که آن رنج را در میدان جنگ کشیده، باید نیکوکار و باتقوا باشد. همان طور هم که قبلاً عرض کردم، پاسدار، عنوان بسیار والایی است. این عنوان را با خصوصیاتش، در وجود دل و روح و ذهنتان حفظ کنید. این، برای انقلاب ضروری است. (2)

فداکاری جانبازان، هدایت کننده ی انسانها

ما در این هشت سال فداکاری داشتیم؛ شوخی که نیست. همین برادران جانباز و آزاده یی را که ملاحظه می کنید، هر حادثه یی که برایشان اتفاق افتاده، و هر تجربه ی مخلصانه یی که این ها یا خودشان نشان دادند یا در دیگری دیدند، به نظر من کافی است تا انسان هایی را هدایت کند. این حادثه ها و تجربه ها، ماها را واقعاً هدایت می کند. (3)

جانبازان، شهدای زنده ی انقلاب

در کنار شهدای عزیز ما و خانواده هایشان، شهیدان زنده ی انقلاب، یعنی جانبازان و خانواده های آنان هستند؛ آن زجرکشیده ها، آن کسانی که سلامت خودشان را در راه خدا داده اند. (4)

ص: 21

1- . سوره ی آل عمران، آیه ی 172.

2- . همان.

3- . بیانات در دیدار با مسئولان، نویسندگان و هنرمندان «دفتر هنر و ادبیات مقاومت» حوزه ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، 1370/4/25.

4- . بیانات در جمع خانواده های شهدا، مفقودان و گروهی از جانبازان و آزادگان استان لرستان، 1370/5/30.

این جنگ تحمیلی، نه فقط برای همان چند سال يك امتحان بود، بلکه برای بعد از دوران خاتمه ی جنگ هم يك محك و يك امتحان و يك عبرت است... آنچه که من می خواهم تأکید کنم، این است که ملت ما نباید هرگز فراهم آورندگان این عزت را فراموش کند. آن ها چه کسانی هستند؟ رزمندگان، نیروهای مسلح، آحاد بسیج عظیم و بی پایان مردمی، جوانان مؤمن این مملکت و خانواده های صبور و غیور این ملت. این ها بودند که این حماسه ی بزرگ را آفریدند. این کشور همیشه به رزمندگان دوران هشت ساله، بخصوص به خانواده های شهدا و جانبازان و آزادگان و مفقودان و اسرا و خانواده هایشان مدیون است؛ ما به این ها مدیون هستیم. (1)

جانبازان و کلام خداوند درباره ی آنها

قرآن کریم درباره ی آن مجاهدانی که در جنگ زخمی هم شدند - که دیگر از این بالاتر چیست؟ انسان، هم به میدان جنگ برود و هم مجروح بشود؛ مثل این عزیزان جانباز ما - می فرماید: «الَّذِينَ إِسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ»؛ کسانی که به میدان جنگ و جهاد در راه خدا رفتند و مجروح و زخمی شدند، «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ»؛ این اجر و پاداش بزرگ برای آن ها می ماند؛ در صورتی که تقوا و نیکوکاری را با خودشان همراه داشته باشند. و الا اگر کسی آن مجاهدت را بکند و آن ارزش معنوی را به دست بیاورد، اما خدای نکرده آن ارزش را برای خود حفظ نکند، این خسران است. (2)

جانبازان، همانند رزمندگان صدر اسلام

ما در تاریخ، زندگی شهدای گران قدر زمان پیامبر را که مطالعه می کردیم حنظله ی غسیل الملائکه را، حمزه را، آن دو برادر شجاع جنگ احد را، و دیگران و دیگران را تعجب می کردیم؛ اما این جوانان ما، هزاران حمزه ی سیدالشهداء و هزاران

ص: 22

1- . بیانات در دیدار با جمعی از رزمندگان، پرسنل و مسئولان ستاد فرماندهی کل قوا، ستاد مشترک و نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، 1370/7/3.

2- . بیانات در دیدار با گروهی از فرزندان شاهد؛ فارغ التحصیلان مقاطع مختلف دانشگاهی، 1370/10/8.

حفظه ی غسیل الملائکه را به ما نشان دادند؛ به چشم خودمان آن ها را دیدیم و عظمت آن ها را درک کردیم. جانبازان و آزادگان و مفقودان غریب عزیزمان هم مثل آن ها هستند. (1)

جانبازان، هم رتبه ی شهدا

جانبازان عزیز هم شهدای زنده ی ما هستند؛ چون مثل شهید به میدان جنگ رفته اند و مثل شهید ضربت خورده اند؛ منتها کرامت الهی آن ها را حفظ کرده است. این ها زنده اند، اما در رتبه ی شهیدان. به این عزیزان هم توصیه می کنم که این کرامت الهی را برای خودشان حفظ کنند؛ «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ». باید همیشه آن روحیه ای را که آن ها را در میدان نبرد به پیش می بُرد و به فداکاری وادار می کرد، حفظ کنند. البته همه ی دستگاه ها موظفند که قدر و ارج این عزیزان چه خانواده ی شهدا، چه جانبازان، چه آزادگان، چه خانواده هاشان، چه فرزندانشان را حفظ کنند. بالاتر از همه ی این ها، لطف و تفضّل الهی است، که امیدواریم همواره شامل حال شما باشد و بماند. (2)

جانبازان، ذخیره های الهی و معجزه ی انقلاب

آن چیزی که در کشور ایران واقع شد و بلاشک در همه ی ادوار تاریخ این کشور تا آنجا که ما خوانده ایم و دیده ایم سابقه بی ندارد، ایستادگی و فداکاری عمومی و یکپارچه ی مردم در راه خدا بود که در مقابل تجاوز و نامردمی دشمنان صورت گرفت. نقطه ی اوج این حادثه ی استثنایی و بی نظیر، همان حرکت درخشانی بود که از ستارگان آسمان انسانیت زمان ما یعنی

ص: 23

1- . بیانات در جمع گروهی از خانواده های شهدا، مفقودان، آزادگان و جانبازان استان بوشهر، 1370/10/11.

2- . همان.

همین شهیدان عزیز ما سر زد. این جوانانی که این طور با شور و شوق، بدون اینکه به آرزوها و شهوات جوانی کمترین اعتنایی بکنند، به جبهه ها رفتند و حقیقتاً با عشق و محبت الهی جان دادند، به نظر بنده این برجستگان زمان ما، از صدر اسلام به بعد، در هیچ يك از دوره ها، از لحاظ کمیت و کیفیت نظیر ندارند. عده ی کثیری از این عزیزان هم همین حرکت و همین شجاعت را به خرج دادند و به صورت جانباز درآمدند؛ عده یی هم به اسارت افتادند و در دوران اسارت هم از خود عظمت نشان دادند؛ عده یی هم که بحمدالله کم نیستند همچنان در میان مردم هستند و برای دفاع از این انقلاب، ذخیره های الهی محسوب می شوند. این مجموعه ی جوان چه آن هایی که شهید شدند، چه آن هایی که جانباز شدند، چه آن هایی که اسیر شدند، چه آن هایی که هنوز مفقودالائرنند و از حال آن ها کسی مطلع نیست جزو معجزات انقلاب در زمان ماست. چه کسی می توانست این دلهای پاک و مطهر را این طور یکپارچه متوجه به خدا بکند؟ این معجزه ی اسلام انقلابی و اسلام پُر تپش بود؛ ناشی از اخلاص آن مرد خدا، آن بنده ی صالح و آن رهبر واقعی و حقیقی بود که در خط رهبری پیامبران حرکت می کرد؛ راه و نفس و عمل او این حادثه ی عظیم را آفرید. (1)

جانبازان، عامل ماندگاری نام اسلام

عزیزان من، پدران شهدا، مادران شهدا، که دسته های گل پروریده ی در دامان خودتان را در راه خدا دادید و پرپر شدن آن ها را تحمل کردید! جوانان عزیز جانباز، که در اول جوانی، سلامت خودتان را برای خدا و در راه خدا تقدیم کردید! همسران شهدا، فرزندان شهدا، که مصایب مشکل را تحمل کردید! من این حقیقت را به شما عرض کنم که اگر این معجزه اتفاق نیفتاده بود، اگر جوانان و نورچشمان شما این طور مجذوب حق به سمت مقتل

ص: 24

1- . بیانات در جمع خانواده های شهدا، جانبازان، آزادگان و مفقودان انقلاب اسلامی قم، در خجسته سالروز میلاد حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)، 1370/11/30.

خودشان نمی رفتند و فداکاری نمی کردند، امروز از اسلام در دنیا خبری نبود؛ که هدف استکبار هم این بود. اگر می بینید که امروز در دنیا پرچم اسلام بلند است؛ اگر می بینید که ملت‌های مسلمان احساس شخصیت و هویت می کنند؛ اگر می بینید که نعره ی الله اکبر بچه مسلمان ها در سرتاسر کشورهای اسلامی، تختهای قدرت استکباری را به لرزه درآورده و اسلام عزیز است و در دنیا مطرح است؛ بدانید که این افتخار به وسیله ی فرزندان شما، به وسیله ی همین خونهای پاک، به وسیله ی همین گذشتها و ایثارها به دست آمد؛ بدون این ها نمی شد. این تحوّل عظیمی که اسلام انقلابی و لطف الهی در دلها به وجود آورد و این طور همه را مشتاق به سمت جبهه ها کشاند و فداکاریها را به بهترین وجه در مقابل چشم جهانیان قرار داد، اگر این ها نبود، قضیه این طور نمی شد. امروز مستکبران عالم از اسلام می ترسند؛ چون جوانان شما را دیده اند؛ چون جبهه های شما را دیده اند؛ چون بسیج را دیده اند؛ دیده اند که این مردم چطور مثل اقیانوسی خروشان به طوفان می آیند و از هیچ چیزی در راه خدا نمی هراسند؛ چون پدران و مادران را دیده اند؛ دیده اند که مادر با آن عاطفه ی رقیق و جوشان که هیچ مادری نمی تواند تحمّل کند که خاری به پای فرزندش برود از جوان خودش در راه خدا آن چنان آسان می گذشت که همه را به حیرت در می آورد. يك شهید، دو شهید، سه شهید، چهار شهید؛ این پدران و مادران و همسران و کسان این عزیزان و جوانان ما آن چنان تحمّل کردند که انسان از حیرت و تعجب، هرچه نگاه می کند، نظیری برای آن پیدا نمی کند. این صبرها بود که لطف خدا را متوجه این ملت کرد. (1)

تشکر ویژه از خانواده ی شهدا، جانبازان، آزادگان و مفقودین

به طور ویژه لازم می دانم از خانواده های عزیز شهدای عالی قدرمان، از جانبازان عزیزمان، از خانواده های آن ها، از آزادگانمان که رنجها کشیدند و خانواده های آن ها، و از خانواده های مفقودین عزیزمان، صمیمانه تشکر کنم.

ص: 25

شما بحمد الله در همان موضعی که انقلاب از شما انتظار دارد، ایستادید. شما سربازان خط مقدم انقلاب هستید. باید سنگرهایتان را در هر نقطه که هستید، حفظ کنید.

جانبازان، شهدای زنده

مجموعه ی برادران و خواهرانی که در این مجلس تشریف دارند، نمایشگر ترکیب بدیعی در انقلاب اسلامی و کشور اسلامی ایران محسوب می شوند. ترکیب خانواده های معظم شهدا، جانبازان عزیز که در حقیقت شهدای زنده هستند، آزادگان عزیز، رزمندگانی که هرکدام مدتهایی از عمر طیب و پاکیزه ی خودشان را در دوران جوانی، در جبهه گذراندند، ترکیب امروز این جلسه ی صمیمی ماست.

شما نمونه ای از يك ترکیب عظیم، با همین خصوصیات، در کلّ کشور هستید. یعنی ما امروز در این کشور پهناور و این جمعیت تقریباً شصت میلیونی، جمع عظیمی از مردم را مشاهده می کنیم که در میان آن ها خانواده های شهدا، آزادگان جنگ تحمیلی، جانبازان فداکار و رزمندگان بسیجی و حزب اللهی حضور دارند و حقیقت این است که اکثریت قاطع ملت ما هم، از همین گروهها هستند. (1)

جانبازان و ضرورت درك توطئه ها

این قدرت ملت ایران، که بحمد الله در سرتاسر آفاق سیاسی عالم برای سیاستمداران و مسئولان و قدرتهای جهانی شناخته شده است، ناشی از چیست؟ ناشی از همین ایمان است. ناشی از همین انگیزه است. ناشی از همین هوشیاری و آگاهی و از همین اتحاد کلمه است. این ها را حفظ کنید. توصیه ی من، بخصوص به شما جوانان، رزمندگان، شهیدداده ها و جانبازان و آزادگان، این است که توطئه ی دشمن را استشمام و درك کنید. آنجایی

ص: 26

که می خواهد اختلاف ایجاد کند؛ آنجایی که می خواهد بین ملت و دولت جدایی بیندازد؛ آنجایی که می خواهد قدر دولت و مسئولین خدمتگزار و زحمتکش را در چشم مردم بشکند و آن ها و زحمات آن ها را کوچک کند، بدانید که توطئه می کند و این دست و زبان خبیث دشمن است که حرف می زند. امام بزرگوار ما رضوان الله تعالی علیه، روی همین هوشیاری و آگاهی، در تمام این مدت و تا آخر عمر، تکیه می فرمود و سعی می کرد ما ملت ایران را هوشیار نگه دارد. مبدا بگذارید این هوشیاری، ذره ای مخدوش شود! مبدا احساسات گنگ و کور، بر بعضی غلبه کند و چیز کوچکی را بزرگ کنند و نظام و انقلاب و دستگاه های خدمتگزار و دولت جمهوری اسلامی و همه ی این ها را ندیده بگیرند! مواظب باشید چنین اشتباهی انجام نگیرد که این دشمن شاد کن خواهد بود. (1)

دعا برای شمول لطف و رحمت برای جانبازان

پروردگارا! به محمد و آل محمد، جانبازان ما را مشمول لطف و مرحمت خودت قرار بده.

... پروردگارا! ما از شفای جانبازان خودمان مأیوس نیستیم. این امید را روز به روز در دل ما بیشتر کن. (2)

جانبازان و ضرورت درک اثربخشی فداکاریها

اساس قضیه این است که ملت بزرگوار ما، این وحدت را، این پیوستگی را و این تمسک به راه خدا را، با همین قوت و قدرت، حفظ کند. شما خانواده های عزیز شهدا، شما جانبازان و شما کسانی که برای انقلاب، از جان یا عزیزان خودتان سرمایه گذاری کردید، باید بدانید که بحمد الله این خونهای پاک، اثر خودش را بخشیده است. تلاشهای امام بزرگوار، کار خودش را

ص: 27

1- . همان.

2- . بیانات در خطبه های نماز جمعه ی تهران، 1371/12/7.

کرده است. فداکاری و مجاهدت شما ملت، تأثیر خود را بخشیده است و این شاء الله تحت توجهات ولی عصر، ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و عنایات و ادعیه ی زاکیه ی آن بزرگوار، روز به روز این ملت در راه استقلال و سربلندی و آبادی و بهبود زندگی پیش خواهد رفت و برای ملت‌های دیگر الگو خواهد شد. (1)

سرکوب شدن دشمن متجاوز با ایثارگریهای ملت

این دوران کجا و روزگاری که حتی افراد همراه با حکومت باطل هم، امنیت نداشتند کجا؟! این، حکومت اسلام است. حکومت حق است. فضای قرآنی و فضای نماز است. فضای «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ» است. فضای دین است. این فضا، فضایی است که امتحان دوران رخاء برای ملت ما نیز هست. روزی در ماه رمضان، همین تهران، موشک باران می شد. روز و شب در خانه ی خودتان، از دست دشمن متجاوز امنیت نداشتید. امروز آن دشمن، به برکت فداکاری جوانان این ملت رزمندگان، شهیدان، جانبازان و آزادگان به کوته دستی محکوم شده و سر جای خود نشسته است. امنیت به شما رسید. اما لحظه ی امتحان است. مراقب باشید. ای مؤمنینی که در سخت ترین شرایط، سوار کشتی نوح شدید! مواظب باشید از امتحان، سربلند بیرون آید. راهش هم این است که تقوا را در خودتان ذخیره کنید. تقوا یعنی همین که مواظب رفتار خودتان باشید که خلاف امر و نهی خدا رفتار نکنید. این، معنای تقواست. يك وقت ممکن است سر رشته از دست انسان خارج شود و گناهی هم از او سر بزند. مهم این است که شما مراقب باشید و بنا داشته باشید که گناه نکنید. این، آن روحیه ی تقواست. این روحیه ی هشیاری است، که وقتی شما هشیار خودت بودی، هشیار دشمننت هم هستی. وقتی مواظب شیطان درون خودت بودی، مراقب شیطان بیرونی هم خواهی بود. وقتی شیطان درون ما نتواند به ما

ص: 28

1- . بیانات دیدار کارکنان «وزارت آموزش و پرورش»، «سازمان بهزیستی» و «سازمان تأمین اجتماعی»، 1372/4/23.

آسیب برساند، شیطان بیرون هم به آسانی نخواهد توانست ما را محکوم کند و ضربه وارد سازد. این، آن پیام ماه رمضان است. «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.» مقدمه ی تقواست و تقوا غایت است. (1)

دعا برای آرامش و تسلی جانبازان

پروردگارا! دل‌های خانواده‌های شهدا، خانواده‌های جانبازان، خود جانبازان، مفقودین و خانواده‌هایشان را به فضل و رحمت خود آرامش و تسلی ببخش. (2)

جانبازان، جان برکفان دفاع از کشور

جمهوری اسلامی کلید حلّ مشکلات را کارهایی می‌دانست که برای انجام آن‌ها اقدام کرد. امروز در این استان، پنج دانشگاه و مؤسسه‌ی آموزش عالی وجود دارد. رژیم پهلوی و عوامل آن، با مردم، بد و دشمن بودند. برای همین است که شما جوانان عزیز ما که بعضی در میدان‌های نبرد، برای دفاع از کشور، جانتان را کف دست گرفتید؛ بعضی جانباز و مجروح شدید و بعضی به اسارت دشمن در آمدید، باید این حرف را گوش کنید: شما برای دفاع از دین و مرزهای کشور به جبهه رفتید، آماده‌ی شهادت شدید و جان دادید؛ آن هم بدون اینکه کمترین پاداشی از کسی غیر از خدا بخواهید. اما در دوران آن رژیم منحوس فاسد، وقتی دشمن از شمال و جنوب به این کشور حمله کرد، یک نفر از مردم معمولی به کمک نیروهای ارتش نرفت و یک نفر اسلحه به دست نگرفت تا در مقابل دشمن، دفاع کند. چرا؟ زیرا مردم، آن ارتش را از خودشان نمی‌دانستند. مردم، آن رژیم را بیگانه می‌دانستند و حق هم داشتند؛ چون آن رژیم واقعاً بیگانه بود. (3)

ص: 29

- 1- .بیانات در خطبه‌های نماز جمعه در دانشگاه تهران، 1372/11/29.
- 2- .بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران 21 رمضان 1414، 1372/12/13.
- 3- .بیانات در دیدار با مردم «یاسوج» در «میدان معلم» این شهر، 1373/11/28.

دعا برای شفای جانبازان

پروردگارا! تو را به حق اولیایت و تو را به حق صدیقه ی طاهره، فاطمه ی زهرا سلام الله علیها - آن گوهر عزیز خاندان پیغمبر - سوگند می دهیم، همه جانبازان ما را شفا عنایت فرما. (1)

... پروردگارا! جانبازان عزیز ما را مشمول لطف و شفا و رحمت خود قرار بده. زحمات آن ها را مقبول و دلهایشان را شاد فرما! (2)

همت والای جانبازان ورزشکار

من این مجموعه ی ورزشکاران و قهرمانان جانباز را نقطه ای می بینم که چند جریان خیر به آن منتهی می شود: اولاً جانباز، با وجود اینکه از لحاظ جسمانی ناقص است، باز همت می کند و با همش به ملت و کشور و انقلابش آبرو می بخشد. این يك جریان خیر است که بسیار هم مهم است. (3)

ص: 30

-
- 1- .بیانات در خطبه های نماز جمعه ی تهران، 1373/11/28.
 - 2- .بیانات در خطبه های نماز عید سعید فطر، 1373/12/11.
 - 3- .بیانات در دیدار ورزشکاران جانباز، 1374/6/23.

خانواده‌ی جانبازان و ارزش والای آنها

هر مجموعه‌ای از انسانها که در راه یک هدف بزرگ و مقدّس و عالی نه هدف بیهوده مصیبت‌هایی را بزرگوارانه تحمل کند، بخشی از آن ارزشها را به خود اختصاص خواهد داد. برای این است که ما برای خانواده‌های شهدا و اسرا و مفقودان و جانبازان و خود جانبازان و خود اسرای در دست دشمن، ارزش قائلیم. بی خود نیست که یک ملت و یک تاریخ، برای یک عده انسان ارزش قائل می‌شود. اگر بی صبری بود، این ارزشها آفریده نمی‌شد. البته لحظه‌های اسارت، حقیقتاً لحظه‌های سختی است؛ آن هم اسارت در دست این دشمنانی که وقتی آزادگان عزیز ما برگشتند، گفتند که آن‌ها با اسرای خودشان چگونه رفتار می‌کردند؛ نه مثل آنچه که ما با اسرای بیگانه رفتار کرده ایم. آن‌ها طور دیگری رفتار کردند. حقّاً و انصافاً انسانی عمل نکردند. (1)

خانواده‌ی جانبازان و سهم آنها در ذخیره‌ی عظیم ملت

این مجموعه‌ی ایثارها، امروز کشور ما را به اینجا رسانده است. مگر تصوّر می‌شد که کوچک و بزرگِ ملّتی تنها، بدون هیچ پشتوانه‌ی جهانی و بدون هیچ کمک قابل ذکر از سوی هیچ گوشه‌ای از قدرتهای عالم، بتواند این گونه در میدان جهاد مقدّس و دفاع از خود و سازندگی و استقلال و مبارزه با همه نوع فشارهای دشمنان قلدر ایستادگی کند و روز به روز دشمنان را متعجب تر نماید؟ مگر ممکن بود که بدون این گذشته‌ها و این ایثارها و این فداکاریها، ما به اینجا برسیم؟ هرکدام از شما که اینجا هستید؛ چه آزادگان عزیز، چه آن‌هایی که هنوز در بندند، چه خانواده‌هایتان، چه فرزندان، چه پدران و مادرانتان، چه همسرانتان، چه خانواده‌های شهدا، چه خانواده‌های جانبازان، چه فرزندان شهدا، و همه‌ی کسانی که به نحوی رنجها را بر جسم و جان خودشان تحمل کردند، ایثارگران و پشتیبانی‌کنندگان، هرکدام به سهم خودشان در به وجود آمدن این ذخیره‌ی عظیم و تمام نشدنی و بی نظیر ملت ایران سهم هستند. هرکدام از شما اگر این فداکاری‌ای را که کردید، نمی‌کردید؛ این صبری را که کردید، نمی‌کردید؛ این مجموعه‌ای که امروز در اختیار ملت ایران است، به وجود نمی‌آمد و این موفقیتها هم عاید انجام نمی‌شد. این، درس قرآن است. (2)

قدرت ابتکار و اراده‌ی جانبازان

جانبازان عزیز! در هر میدانی که شما به عنوان یک مجموعه‌ی ارزشی حضور داشتید، نشان دادید که دارای ابتکار، قدرت اراده و توان بیش از معمول سازندگی و برانندگی هستید. در میدان دفاع مقدّس، مجموعه‌ی شما و جوانان این کشور ایثارگران ما که هرکدام در حقیقت یک شهید زنده اند توانست کاری را نشان دهد که در تاریخ کشور ما بی نظیر و در دنیا هم انصافاً یا بی نظیر بود! (3)

ص: 31

- 1- . بیانات در دیدار خانواده‌های معظّم اسرا و مفقودان جنگ تحمیلی، 1376/2/31.
- 2- . بیانات در دیدار ایثارگران، در سالروز ورود آزادگان به میهن اسلامی، 1376/5/29.
- 3- . بیانات در مراسم افتتاحیه‌ی مانور فرهنگی، ورزشی جانبازان و معلولان کشور، 1376/6/15.

جانبازان و قدرت در میدان درس و زندگی

جانبازان ما در میدان درس خواندن و در میدان سازندگی، همین قوت و قدرت معنوی را نشان دادند. در هر جا که جای بروز نیروی حقیقی انسان بود، وقتی که شما وارد شدید، توانستید کارهای بزرگ و محیرالعقول و ظاهراً دست نیافتنی انجام دهید. یعنی نشان دادید که وقتی قدرت معنوی باشد، حتی ضعف جسمانی هم نمی تواند تعیین کننده باشد. (1)

جانبازان و حضور افتخار آفرین در عرصه ی ورزش

با ضعف جسمانی و با کمبودهای قوای بدنی هم به خاطر قدرت اراده و قدرت ایمان و معنویت، شما توانستید کارهای بزرگی را انجام دهید. این هم ورزش! در میدان ورزش هم همین طور، پرافتخارترین حضور ایرانی در یکی از میدانهای جهانی را جانبازان انجام دادند؛ یعنی در حضوری، این جانبازان بودند که هشتاد و نه مدال طلا را به کشور ایران هدیه کردند! معنای این پدیده چیست؟ معنای این پدیده این است که در میدان ورزش هم مثل میدان جنگ، مثل میدان علم و میدان سازندگی و میدان مدیریت، آنچه تعیین کننده است، نیروی اراده و ایمان و خواست و همت بلند و خلاصه نیروی معنوی است که نیروی جسمانی را هم به دنبال خود می کشد؛ ضعف جسمانی را هم جبران می کند. این ها برای کشور ما درس است. (2)

خوشحالی از افتخار آفرینی جانبازان در رشته های ورزشی

من خوشحالم از اینکه می بینم رشته های گوناگون ورزشی در میان جانبازان و معلولین، گسترش پیدا کرده است. تقریباً همه ی رشته های ورزشی ای را که با جسم معلول می توان به نحوی نسبت به آن ها اقدام و کاری کرد، شما به گونه ای در حیطه ی تصرف خودتان آوردید؛ آن هم در شکل بهترین! این، برای ملت ما، برای جوانان و تصمیم گیران و مدیران ما در بخشهای مختلف، درس است. (3)

ص: 32

1- . همان.

2- . همان.

3- . همان.

جانبازان و سرمشق حفظ معنویت

باید ورزش را همین طور، در چنین حال و هوایی قرار دهید و حفظ کنید. این برای ورزش کشور، هم مایه ی پیشرفت خواهد بود، هم خواهد توانست انعکاس نورانیت خود را به همه ی قشرهای کشور بتاباند؛ همچنان که بحمدالله ما این خصوصیت را در ورزش جانبازان و معلولین مشاهده کردیم. (1)

جانبازان و نقش آنها در گسترش مذهب اهل بیت (علیهم السلام)

من کسانی را در دنیای اسلام می شناسم و اطلاع دارم که مذهب اهل بیت را بدون هیچ گونه تبلیغی، فقط برای خاطر قضایای جنگ قبول کردند. همین که شما جوانان، شما جانبازان، شما ایثارگران به میدان جنگ می رفتید و این خبرها در دنیا به همین شکل منتشر می شد؛ همین که مادران آن طور شجاعانه می ایستادند و آن شجاعتها را به خرج می دادند، عدّه ای را در دنیا مسلمان کرد، عدّه ای از مسلمانان را شیعه کرد، عدّه ی بیشتری را عاشق انقلاب و عاشق امام و ملت ایران کرد و احساسات اسلامی بروز کرد. در حقیقت، قطب همه ی این ها، ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی است. (2)

تعبیر شهیدان زنده برای جانبازان

رزمندگان و بخصوص شهدای عزیز ما به گردن این ملت و به گردن همه ی ما حقّ حیات دارند. شهدا کسانی هستند که از دیگران شجاعت و دلیری بیشتری نشان دادند؛ سینه را سپر کردند، از خطر نهراسیدند و به شهادت رسیدند؛ بعضی به بهشت الهی پر کشیدند، بعضی هم جانبا ز شدند؛ در واقع - همان طور که گفته می شود و تعبیر درستی است - این ها شهید زنده اند. (3)

ص: 33

1- . همان.

2- . بیانات در خطبه های نماز جمعه تهران، 1376/10/26.

3- . بیانات در دیدار خانواده های شهدای نیروهای مسلح، 1380/7/4.

امنیت و آسایش کشور، نتیجه ی ایثار شهدا و جانبازان

در این روزها و سالها که به بهای خون شهدا و آسیب دیدن سلامتی جانبازان و به برکت مجاهدت رزمندگان، کشور ما از امنیت و آسایش برخوردار است، کسانی که علیه نیروهای مسلح و بسیج حرف می زنند، بدانند به مصالح و آینده ی کشور هیچ خدمتی نمی کنند. نیروهای مسلح - چه نیروهای سازمانی مسلح و چه آحاد بسیج که برای حضور در میدان خطر و دفاع از یکایک مردم و از مرزهای میهن آمادگی دارند - جزو عزیزترین قشرهای جامعه اند. همه به این ها احتیاج دارند؛ روز خطر معلوم خواهد شد. (1)

جانبازان، ذخیره های با ارزش دانشگاه جهاد

یک جمله به این برادر عزیز جانبازمان که می گوید «من مشروطی دانشگاه شهادتم» عرض کنم: به هیچ وجه شما مشروطی نیستید. شما جانبازان ذخیره های با ارزش دانشگاه جهادید. جهاد لزوماً با شهادت همراه نیست؛ اما لزوماً با فوز به رتبه ی مجاهدان و تقرب به پروردگار همراه است. میدان جهاد هم همه جاست؛ هم در دفاع نظامی از کشور، هم در دفاع سیاسی و آبرویی از کشور و هم در تلاش برای پیشبرد کشور و ملت، که امروز شما در این سنگر کار می کنید. (2)

جانبازان، نور و رحمت و هدایت

خداوند متعال را از حضور در این جلسه - که بی گمان جلسه ی صفا و نور و هدایت است - سپاسگزارم. یاد شهیدان، نام شهیدان، بازماندگان شهیدان، شخصیت دارای ارزش و متعالی جانبازان و آزادگان، در هر نقطه یی که حضور داشته باشند، نور، رحمت و هدایت هست. (3)

ص: 34

1- . همان.

2- . بیانات در دیدار استادان و دانشجویان قزوین، 1382/9/26

3- . بیانات در دیدار خانواده معظم شهدا، جانبازان و آزادگان استان همدان، 1383/4/16.

دیدار با خانواده ی جانبازان، اغتمام حقیقی و قلبی

برای من ارتباط با خانواده ی شهدا و جانبازان و آزادگان، مغتنم حقیقی و قلبی است. اگر می توانستم با یکایک جمعی که در اینجا حضور دارید، در خانه های شما ملاقات کنم، شك نداشته باشید که این کار را می کردم؛ اما چون آن ممکن نیست، ناگزیر در چنین اجتماعی شما را زیارت کردیم و خدا را شاکریم. (1)

جانبازان، نماد روحیه ی ایمان و آگاهی و پایداری

فقط این ها هستند که می توانند این علم را در دست بگیرند و پیش بروند. قله ی این صبر و بصر شهدای مایند؛ همین آزادگانی هستند که اینجا حضور دارند و همین جانبازان عزیزی هستند که اینجا نشسته اند. این ها بودند که جان خودشان را در معرض نابودی گذاشتند؛ از حیات خودشان برای دوام این حرکت و این قیام بزرگ و انسانی مایه گذاشتند؛ این ها اوج ایثار و مظهر بصر و صبرند؛ مظهر آگاهی و ایستادگی و پایداری. آیا کشور ما به آگاهی احتیاج ندارد؟ آیا رسیدن به آرمان های این ملت و این انقلاب احتیاج به پایداری ندارد؟ آیا در مقابل شیطنتها و دشمنیها و بغض های غارتگران جهانی این ملت احتیاج ندارد که آن سلاح کارآمد خود را همواره در دست داشته باشد؛ یعنی سلاح اراده، پایداری، ایمان و آگاهی؟ اگر احتیاج دارد - که دارد - پس بایستی این روحیه ی ایمان و آگاهی و پایداری در قالب احترام به نمادهای آن در مردم حفظ شود و نمادها، همین شهیدانند؛ همین جانبازانند؛ همین آزادگانند. (2)

برباد نرفتن زحمات شهدا و جانبازان

من امروز عرض می کنم: پدران شهدای ما! مادران شهدای ما! همسران

ص: 35

1- . همان.

2- . همان.

داغ دار آن‌ها! فرزندان‌ی که خیلی‌ها پدران خودشان را ندیدند یا چند صبح‌ی بیشتر ندیدند! جانبازان عزیز‌ی که سلامت خودشان را برای سال‌های طولانی از دست داده‌اند! زحمات شما به توفیق الهی و به حول و قوه‌ی الهی بر باد نرفت و خدا به تلاش شما برکت داد و کار و کشور و ملت شما را از تنگناهای بزرگی نجات داد. (1)

جانبازان، حافظان عزت ملت ایران

امروز می‌گویند - آن روز هم می‌گفتند - که نمی‌خواستند منافع نامشروع آنها به وسیله‌ی ملت ایران و نظام اسلامی در این منطقه قطع شود؛ می‌خواستند همچنان این منافع نامشروع را داشته باشند. سگ زنجیری آن‌ها همین صدامی بود که امروز دست و پایش را با زنجیر بسته‌اند؛ آن روز هم دست و پایش در زنجیر بود. نقشه‌ی اشغال عراق از سوی آمریکا و انگلیس یک نقشه‌ی منطقه‌ای است؛ و الا اگر فقط مسأله‌ی عراق بود، این‌ها با صدام راحت کنار می‌آمدند و می‌توانستند با صدام زندگی کنند؛ صدام برای آن‌ها مشکلی نداشت. هر جا سری بلند می‌کرد، می‌زدند توی سرش و تمام می‌شد. این‌ها به صدام کمک کردند؛ صدام در دست این‌ها بود. با اشاره‌ی این‌ها و با چراغ سبز و کمک این‌ها می‌خواستند ملت ایران به وسیله‌ی صدام تحقیر و ذلیل شود که جوانان، شهدا، جانبازان و خانواده‌های شهدا نگذاشتند؛ این یک افتخار تمام نشدنی است. این چیزی نیست که زمان بر آن بگذرد و کهنه شود. (2)

ضرورت گرامی داشتن یاد شهدا و جانبازان

من به همه‌ی گویندگان، نویسندگان و کسانی که تریبونی در اختیار دارند، توصیه می‌کنم: اگر صلاح این کشور و این ملت را می‌خواهند، یاد

ص: 36

1- . همان.

2- . همان.

شهیدان، نام شهیدان، خاطره ی شهیدان و بازماندگان آن ها و جانبازان را گرامی بدارند. (1)

افتخار فرزندان شهدا و جانبازان به پدرانشان

شما فرزندان شهیدان! شما برادران و خواهران شهیدان! افتخار کنید. فرزندان جانبازان! به چنین پدران و به چنین برادرانی افتخار کنید؛ این ها مایه ی افتخار يك ملتند. و البته دشمنان هم بدانند که به توفیق الهی نمی گذاریم و این ملت هم نمی گذارد که نام شهید و نام شهادت در این کشور فراموش شود؛ و به توفیق الهی روز به روز این نام در کشور ما برجسته تر و ماندگارتر خواهد شد و این افتخار برای کشور ما باقی خواهد ماند. (2)

حضور اثرگذار جانبازان در عرصه ی ورزش

يك سود دیگر ورزش قهرمانی، توسعه ی ورزش در کلّ کشور است که من بارها روی این مسئله تکیه کرده ام؛ چه در ورزش غیر جانبازان و معلولان، چه بخصوص در ورزش جانبازان و معلولان. وقتی شماها که از لحاظ جسمانی مشکلی هم دارید - مشکل ناخواسته - تلاش می کنید و مردم کوشش، همت و اراده ی شما را می بینند، تشویق می شوند به ورزش کردن؛ ورزش کار بسیار لازمی برای کشور ماست؛ از این جهت هم کارتان با ارزش است. (3)

جانبازان و نشان دادن معنویت و دینداری در ورزش

يك جهت لطیف و بسیار مهم دیگر در کار مجموعه ی قهرمانهای ما که بحمدالله نشان داده شده، نشان دادن دینداری و علاقه مندی به ارزشهای

ص: 37

1- . همان.

2- . همان.

3- . بیانات در دیدار با ورزشکاران شرکت کننده در المپیک و پارالمپیک، 1383/7/14

اسلامی است؛ این خیلی باارزش است؛ هم در ورزش جانبازان و معلولان، انسان این مسئله را مشاهده می کند، هم در ورزش قهرمانهای دیگر. وقتی يك قهرمان کشور ما جلو چشم میلیونها و شاید صدها میلیون جمعیت دنیا، بعد از پیروزی خودش، خدا را شکر می کند و دستش را به آسمان بلند می کند یا سجده می کند، این را دست کم نگیرید؛ این پیام معنویت را در دنیا پخش می کند؛ دنیایی که با میلیاردها دلار سعی شده که معنویت در آن بی فروغ شود و چراغ معنویت آن خاموش شود. می دانید صهیونیست ها در این صد سال اخیر و بخصوص در این دهها سال اخیر چه خرجی کرده اند تا انسانها را بدون هویت معنوی بار بیاورند و به بی بندوباری و بی اعتقادی و لاابالگیری در عقیده و ایمان دینی بکشانند؟ شما وقتی بعد از پیروزی روی تشك کشتی یا محل وزنه برداری یا در هر نقطه ی دیگری، دستتان را بلند می کنید، خدا را شکر می کنید، به سجده می افتید یا نام بزرگان دین را بر زبان می آورید، در واقع دارید همه ی سرمایه یی را که آن ها خرج کرده اند، با يك حرکت ساده دور می کنید؛ خدای متعال به شماها كمك و الهام می کند که این کار را انجام بدهید. (1)

برکت دادن خدا به تلاش شهدا و جانبازان

خدای متعال دو اجر بزرگ به این ها داد: یکی شهادت - که متعلق به خود آن هاست - یکی هم نجات این کشور، حفظ آبروی ملت ایران و حفظ آبروی امام. مگر شوخی است؟ در دوران تسلط مادی گری در دنیا، يك مرد معنوی بلند می شود؛ يك ملت مؤمن و مخلص و پُرشور زیر پرچم او حرکت می کنند؛ میلیون ها دل، میلیون ها انسان و میلیون ها اراده در هم تنیده می شوند و نظام جمهوری اسلامی را به وجود می آوردند - که به تنهایی در مقابل دنیای استکبار ایستاده است - آن وقت دشمن حقیر و حکومت خودکامه ی خون ریزِ جلادی مثل حکومت بعثی صدام بیاید و امریکا و شوروی و اروپای آن

ص: 38

روز و مرتجعان منطقه هم به او کمک کنند تا بر این نظام و این ملت و این کشور غلبه پیدا کند؛ مرزهای او را بشکنند؛ خاکش را بگیرد و آبروی این ملت را بریزد؛ این چیز کمی بود؟ خدای متعال نگذاشت. دست نصرت خدا از آستین بچه های شما بیرون آمد و اسلام یاری شد. هزاران هزار نفر رفتند در جبهه ها جنگیدند؛ از جان مایه گذاشتند؛ از خواب و خوراک گذشتند؛ از گرمای روزهای سرد زمستان در کنار پدر و مادرشان گذشتند؛ از پای کولر و آب خنک یخچال در گرمای تابستان گذشتند؛ سختی ها را به خودشان خریدند؛ عده یی از آن ها جانشان را دادند؛ عده یی از آن ها سلامتشان را دادند، که الآن دارید می بینید و جلوی چشم ما هستند - این جانبازان عزیز - عده یی در دست دشمن اسیر شدند. خدای متعال به این تلاش جانانه و مخلصانه برکت داد؛ «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (1)؛ خدا نصرت خودش را بر این ملت نازل کرد. خدا نصرتش را به آدم های تنبل و بی مجاهدت نمی دهد. خدا از انسان های بیکاره و تنبل و بی خیال و لاابالی حمایت نمی کند؛ و لو مؤمن باشند. (2)

مشیت الهی در زنده ماندن جانبازان

بسیار بیشتر و جلوتر است. ما خیلی پیشرفت کرده ایم؛ اما این پیشرفت ها مرهون آن دفاع ها و مجاهدت هاست. ملت ایران با همه ی وجود مرهون تلاش و مجاهدت این ایثارگران است؛ چه ایثارگرانی که شهید شدند، چه ایثارگرانی که شهید دادند - مثل شماها - چه ایثارگرانی که جانباز شدند، چه ایثارگرانی که زندگی دشوار جانبازی را برای عزیزان خودشان تحمل کردند - پدران این ها، مادران این ها، همسران این ها - چه آن هایی که در بند دشمن جبار جزار اسیر شدند و پدر و مادرها لحظه لحظه ی دوران اسارت را با خون دل تحمل کردند، و چه آن هایی که از اسارت برنگشتند و در همان جا شهید

ص: 39

1- . سوره ی صف، آیه ی 113.

2- . بیانات در دیدار خانواده های شهدای کرمان، 1384/2/12.

شدند؛ و چه آن‌هایی که به جبهه‌های جنگ رفتند و خطر را پذیرفتند و جان خودشان را کف دست گرفتند و همه‌ی نیروی خودشان را صرف کردند، اما خدای متعال خواست این‌ها زنده بمانند و برکاتشان برای کشورشان و دنیای اسلام ادامه پیدا کند. (1)

جانبازان و ضرورت حفظ ایمان

کسی که ریشه‌ی اعتقادی دارد، براساس اعتقادش حرکت می‌کند و در میدان‌های گوناگون می‌ایستد. اگر جبهه است، می‌رود شهید یا جانباز می‌شود و با رنج دائم بدنی و با ملامت‌ها می‌سازد. اگر هم از جبهه برمی‌گردد، ایمان خود را در میان تندبادهای گوناگون حفظ کند. (2)

جانبازان و مهم‌ترین آزمایش انقلاب

مسئولان، غیرمسئولان، بنیاد ایثارگران، مسئولان دولتی و بخش‌های مختلف، همه وظایفی در قبال شما - جانبازان - دارند که آن‌ها را باید انجام دهند. اینکه ما می‌گوییم شما پیش خدا اجر دارید، آن‌ها احساس نکنند که بار از دوششان برداشته است؛ نه، ما در قبال جانبازان عزیزی که در مهم‌ترین آزمایش این انقلاب رفتند و سلامت و جوانی خودشان را این‌طور در راه خدا دادند، وظایفی داریم. (3)

جانبازان، صاحبان شرف و افتخار

این کشور يك روز در معرض سخت‌ترین و تلخ‌ترین تهاجم‌ها قرار گرفت. عده‌ی گریختند، عده‌ی حقیقی از میدان‌های سختی هم فرار کردند - چه برسد به میدان جنگ - اما عده‌ی رفتند سینه‌شان را سپر کردند، جلوی

ص: 40

1- . همان.

2- . بیانات در دیدار دانشجویان بسیجی، 1384/3/5.

3- . بیانات در دیدار جانبازان و خانواده‌های ایشان، 1384/8/4.

دشمن را گرفتند و نگذاشتند دشمنان بیایند آبرو و هستی و شرف و ناموس این ملت را لگدمال کنند. عده‌یی از این‌ها شهید شدند، یک عده هم جانباز شدند. پدر شما یکی از کسانی است که توانسته این شرف و افتخار بزرگ را به دست بیاورد. فرزندان جانبازان با این دید نگاه کنند، که نگاه درست هم همین است. (1)

جانبازان، سند و مدرک جهاد بزرگ ملت ایران

بی دردهایی هستند که «فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلِّقُوا لِسَانَكُمْ بِاللِّسَانَةِ حِدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ» (2)؛ وقتی بلائی پیش بیاید، از ترس مثل موش توی سوراخ‌ها می‌خزند؛ اما وقتی بلا تمام می‌شود، این‌ها تازه شیر می‌شوند و سینه‌ها را سپر می‌کنند و از همه هم طلبکار می‌شوند! اما جانبازان ما، خانواده‌های شهدای ما، ایثارگران ما، بخش عظیمی از متن ملت ما، کسانی هستند که در دوران سختی سینه را در مقابل سختی‌ها سپر کردند و به مصاف تلخی‌ها و سختی‌ها و دشواری‌ها رفتند؛ مظهرش همین جانبازان هستند که امروز زنده‌اند و سند و مدرک جهاد بزرگ ملت ایران‌اند. (3)

ارزش صبر خانواده‌های شهدا و جانبازان

یادگاران ایثار و شهادت؛ آن کسانی که شربت صبر در راه خدا را چشیدند؛ «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ». در قرآن یکی از کم‌نظیرترین تعبیرات، این تعبیر است. صلوات و رحمت خدا بر آن صابران که مصیبت و حادثه‌ی گزنده را تحمل می‌کنند و با روی باز با آن مواجه می‌شوند. مادری که دسته گل عزیز خود را در طول سالیان دراز بزرگ کرده و به برگ و بار رسانده؛ پدری که آرزوی جوانی فرزند را در طول سالیان دشوار تربیت همواره در دل

ص: 41

1- . همان.

2- . سوره ی بقره، آیه ی 156.

3- . همان.

پرورنده، ناگهان خبر می شود که این جوان در جبهه ی جنگ به شهادت رسید؛ صبر می کند. خبر شهادت به همسر محبوب او می رسد؛ یارِ دورانهای تلخ و شیرین زندگی و دل پیوندخورده ی با دلِ این زن؛ خیلی این ها سخت است؛ خیلی سخت است؛ اما مردم ما با بازترین چهره و شیرین ترین برخورد، این سختیها را تحمل کردند. این گزافه نیست اگر بگوییم در هیچ ملّتی و در هیچ جنگی، آزمایشی که ملّت ما دادند، پیش نیامده است. خود جنگ يك داستان است، دنباله های جنگ - یعنی خانه های رزمندگان، خانه های شهیدان، خانه های جانبازان، خود آن جانبازان - يك داستان دیگری است؛ این داستان دوّم گاهی از آن داستان اوّل گزنده تر است. صبرِ پدر و مادر و همسر و فرزند در فقدان عزیزشان در جبهه، گاهی دشوارتر از صبر خود آن رزمنده است در زیر گلوله های آتش بار دشمن. این صبر را مردم نشان دادند. من با پدران شهدا، مادران شهدا و همسران شهدا زیاد نشست و برخاست کرده ام و می کنم؛ داستانها و ماجراها در این دیدارها از زبان آن ها شنیده ام که حیرت آور است. شماها هم می دانید. (1)

جانبازانی که به جبهه رفتند و شهید شدند

نام این ها را شماها می دانید؛ داستان این ها را شماها می دانید. این ها جزو ماجراهای فراموش نشدنی تاریخ است. این ها چیزهایی نیست که از خاطره ی يك ملّت برود. آن جوان دلاوری که در جبهه جانباز می شود؛ بعد از جانبازی، شرکت و فعالیت او در جبهه آن چنان است که او را گاهی روی دوش می گیرند و برای شناسایی می برند؛ بارها جانباز می شود. دو نفر از این شهدا را ما داریم؛ همین شهید محمود اخلاقی که اینجا عکسش هست؛ یکی هم شهید شوکت پور. این ها اوّل جانباز شدند؛ در حال جانبازی به جبهه رفتند و بعد هم در نهایت، شهید شدند. خانواده های سه شهید، خانواده های دو شهید؛ این ها خیلی مایه ی افتخار است. (2)

ص: 42

1- . بیانات در دیدار با خانواده شهدا و ایثارگران، 1385/8/18.

2- . همان.

جانبازان، مایه ی افتخار و شرف

برای من افتخار و شرف است که در جمع خانواده های معظّم شهیدان و بازماندگان افرادی که برترین عناصر انسانی زمان ما بودند و در جمع جانبازان عزیز که شهیدان زنده ی دوران ما هستند، حضور پیدا کنم. (1)

اقتدار معنوی ملّت، ثمره ی ایثار شهدا و جانبازان

اگر ما در زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، آبادی کشور، عزّت ملّت هر پیشرفتی در طول این بیست و هفت سال کردیم، مرهون فداکاری آن کسانی است که در بحرانی ترین روزها و سخت ترین آزمونها سینه هایشان را سپر کردند و رفتند در مقابل خطر ایستادند؛ هوشیارانه و صبورانه مقاومت کردند و جنگیدند. «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» (2). برترین هاشان آن کسانی بودند که به شهادت رسیدند. شهدای زنده ی ما، این جانبازان عزیز هم در حقیقت شهیدند، این ها برترین هاینند. این بود که ملّت ایران را به صورت يك نیروی شکست ناپذیر در آورد؛ این است که در تحلیلهای امروز دنیا، آنجایی که صحبت از تعرّض و تجاوز و اهانت به ملّت ایران است، عقلای قوم می گویند با ملّت ایران شوخی و سرسختی نکنید. این اقتدار معنوی را همین جوانها برای ما به وجود آوردند و این شد يك ذخیره برای این ملّت. خون شهیدان ما هدر نرفت؛ خدا را سپاس می گوئیم. (3)

لزوم تشکر از خانواده ها و همسران جانبازان

لازم است از همسران جانبازان هم صمیمانه تشکر کنم؛ خانواده هاشان، همسرانشان، که این شهیدان زنده را مثل جان گرامی رعایت کردند و حفظ کردند. (4)

ص: 43

1- . بیانات در دیدار با خانواده های شهدا، ایثارگران و جانبازان، 1386/2/27

2- . سوره ی احزاب، آیه ی 23.

3- . همان.

4- . همان.

جانبازان، شهیدان نامدار

قم در بسیاری از مسائل سرآمد است. در باب مسئله‌ی شهادت و شهیدان و خانواده‌های شهیدان هم، قم یک شهر سرآمد محسوب میشود. نزدیک به شش هزار شهید تقدیم اسلام و انقلاب کرده است؛ که در بعضی از سالهای دفاع مقدس، در یک سال بیش از هزار شهید در عرصه‌ی جهاد فی سبیل الله به خاک و خون غلتیدند و این شهر با عظمت پیکرهای آنها را تشییع کرد و خم به ابرو نیاورد. حدود یازده هزار جانباز دارد؛ که این جانبازهای عزیز در حقیقت شهیدان زنده در میان ما هستند؛ شهیدان نامداری که نه فقط برای قم، بلکه برای سراسر کشور مایه‌ی افتخارند، ستاره‌اند. اینها امتیازات بزرگی است. (1)

رتبه و شأن معنوی خانواده‌ی جانبازان

من، به شهدای گرامی و به جانبازان و مفقودین و اسرا و مجروحین انقلاب و جنگ تحمیلی، سلام و تحیت مخلصانه ام را عرض می‌کنم و علو درجات و مقامات معنوی آنان را مسئلت می‌نمایم. من، اکنون به پدران و مادران، همسران و فرزندان، خواهران و برادران و دیگر کسان شهدای عزیز و جانبازان و اسرا و مفقودین درود می‌فرستم و اعلام می‌کنم که آنان در رتبه و شأن معنوی، بلافاصله پشت سر عزیزان فداکار خویشند. (2)

لزوم قدردانی از جانبازان

این شهیدان با ایثار خود، پرچم اسلام را که دست توانای رهبر عظیم‌الشان ما، حضرت امام خمینی (اعلی الله مقامه) در این سرزمین برافراشته بود، سر بلند نگهداشتند و اسلام و معنویت را در همه‌ی اقطار عالم عزیز کردند. اگر امروز بانگ مسلمانی از چهار گوشه‌ی عالم به گوش می‌رسد، و اگر ملت‌های مسلمان به هویت اسلامی خود بازگشته و سنگینی بار سلطه‌ی

ص: 44

1- .بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا و جانبازان قم، 1389/7/28.

2- . پیام در تجلیل از شهدا، جانبازان، اسرا و مفقودان، در هشتمین روز از دهه‌ی مبارکه‌ی فجر، 1368/11/19.

مستکبران را احساس می کنند، و اگر جهاد اسلامی پس از سالها فراموشی، دوباره به جایگاه ارزشی رفیع خود بازگشته، همه و همه به برکت استقرار جمهوری اسلامی و استمرار انقلاب اسلامی است که خود، مرهون شهادت و گذشت این عزیزان و خانواده هایشان و نیز جانبازان عزیز و ارجمند است. ملت ما باید قدر این عزیزان را بداند و نتایج مجاهدات آنان را پاسداری کند و همه ی موفقیتها و پیروزیها را با ارزش جان گرانها و صبر بزرگ آنان محاسبه کند و قدر آن را بشناسد. (1)

سهم ارزشمند جانبازان در تاریخ پُرافتخار انقلاب

با این نگرش است که جانبازان عزیز آنان که ایثار و فداکاریشان، نشانه ای در جسم مطهرشان باقی گذارده و یادگار آن لحظه ی حساس را همواره با خود دارند دارای سهمی ارزشمند در این تاریخ پُرافتخارند. جانبازان، آسیب در راه خدا را قدر بدانند که این موجب توجه حق تعالی به آنان است و این در میزان الهی، ارزش والاست. (2)

جانبازان، در صفوف مقدّم ارزشها

جانبازان عزیز که سلامت خود را فدا کرده اند، و اسیران آزاده و سربلند که سالیانی از آزادی خود را مایه گذاشته اند، و خانواده های این همه که انواع رنجها را در راه خدا به جان خریده اند، همگی در صفوف مقدّم این جایگاه ارزشی، و پشت سر شهیدان والامقام ما قرار دارند. (3)

لزوم تکریم طلاب جانباز و ایثارگر

احترام به ارزشهای انقلاب در حوزه ی علمیه، اگرچه دارای مظاهر گوناگونی است، لکن مظهر ابتدایی و آشکار آن عبارت است از تکریم

ص: 45

1- . پیام به مناسبت روز تجلیل از شهدا در هفته ی دفاع مقدّس، 1369/7/5.

2- . پیام به گردهمایی جانبازان، در روز میلاد حضرت ابو الفضل العباس (ع)، 1396/11/30.

3- . پیام به مناسبت روز تجلیل از شهدا در هفته ی دفاع مقدّس، 1370/7/4

طلاب و فضیله‌ی ایثارگر، جانبازان و آزادگان، که یادگارهای جهاد ملت ایران و نمونه‌های فداکاری در راه هدفهای الهی و سند افتخار حوزه‌ی علمیه در شرکت همه‌جانبه‌اش در آن جهاد بزرگند. بسی شایسته است که این عزیزان و همه‌ی طلاب رزمنده و جبهه‌ای، مورد رعایت قرار گیرند و فضیلت قرآنی «مجاهدان»، در محیط درس قرآن، تحقق و تجسم یابد. (1)

لزوم خدمات شهری به جانبازان

در فهرست خدماتی که شوراها به آن می‌پردازند باید حفظ هویت و اصالت شهرها و روستاها، و پایبندی به معماری اسلامی و ایرانی، و رعایت زیبایی و استحکام بناها، و ترویج فرهنگ نظم و قانون، و گسترش نمادهای دین و اخلاق، و آسان‌سازی خدمات رسانی و عدالت و فراگیری در خدمات شهری و توسعه فضای سبز و اهتمام به سلامت محیط زیست، و توجه به نیازهای جانبازان و مصدومان جسمی، و نگاه عدالت‌گستر به محله‌ها و اشخاص محروم، و توجه ویژه به بانوان و نیز به جوانان، برجسته شود و همواره در مد نظر قرار گیرد. (2)

ص: 46

1- . پیام به جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم به مناسبت تشکیل شورای سیاست‌گذاری حوزه، 1371/8/24

2- . پیام به مناسبت آغاز سومین دوره شوراهای شهر و روستا 1368/2/9.

اشعار

اشاره

ص: 47

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه ی دل»
ای سرو آزاد عاشق یک باره قامت کشیدی
با یک طلوع دوباره در کوی جانانه ی دل
با دست های بریده چون مقتدایت ابوالفضل
می رفتی و می کشیدی مستانه پیمانه ی دل
می سوخت بال و پرت را تا صبحدم آتش درد
یک شکوه حتی نکردی از داغ پروانه ی دل
رفتی و از من گرفتی گرمای چشمانت اما
یک قاب عکس از تو باقی است همواره در خانه ی دل

مهدی اسماعیل زاده کندجانی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه ی دل»
جانا دلم را دوا کن خالی ز هر مدعا کن
گویی نظر بر خدا کن پرپر چو مردانه ی دل
گویم چرا اینچنینی؟ از واژه ها کم گزینی؟
گویی سخن را رها کن نجوا و جانانه ی دل
گویی مرا هم دعا کن گویم «تو» من را دعا کن!
گویی دلم را رها کن باید چو پروانه ی دل
از خانه ها دل بچینم با لاله ها من عجینم
چشمی به میخانه دارم ارزان چو دیوانه ی دل
بر خاکها می نشست و قلب مرا می شکست و
با هر دم بلبلاش لرزان چو رندانه ی دل
گویی تو هم ناله داری؟ دردی مگویانه داری؟
سری غریبانه داری؟ من هم چو همخانه ی دل!
گویی لبی تشنه دارم زخمی از آن دشنه دارم
جامی بیاور برایم مرهم به کاشانه ی دل

چشمان تو لاله گون و دل‌های ما واژگون و
ذکری برایت بخوانم نم نم به میخانه ی دل
تربت برایت بیارم در کام تو دل بکارم
پیشانی ات را سپارم سوی کریمانه ی دل
دیگر نظرها نبیند رنگی ز چشمت نچیند
در فصل فصل زمستان رفتی بهارانه ی دل
رندانه دل را ربودی جامی ز خمخانه ی بودی
رسمی حسینانه بودی رنگین چو افسانه ی دل

ص: 51

امشب که عطر خیالت، پیچیده در خانه ی دل

من با خیال تو مستم، در کُنج میخانه ی دل

می خواهم امشب به یادت، شعری مُعطر بگویم

«خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

در سینه داغ تو دارم، چون لاله خونین تبارم

گل کرده در حنجر من، بغضِ غریبانه ی دل

می خواهم امشب ز داغت، يك شعله آتش برقصم

آتش برقصم ز داغت، با بال پروانه ی دل

گفتی چو «الله اکبر»، شد باغ آینه سنگر

بنگر تو دست خدا را، ای خوب! بر شانه ی دل

خواندی «غزل - حکمتی» با، لحن صمیمانه ی دل

دل بردی از ما به یغما، ای پیر فرزانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه ی دل»
در خاك مجنون تو پیمان با لاله بستی چو فرهاد
تا جان شیرین خود را بخشی به جانانه ی دل
کردی سپر سینه ی خود کآتش نیفتد به میهن
مهرت ولی آمد و زد آذر به کاشانه ی دل
هر شب تو شرمنده بودی از روی دختر که بابا
دستی ندارد کشد تا بر موی دُرْدانه ی دل
چون دیده ات را تو دادی در جنگ با دشمن من
کردی غلامت مرا از این بذل شاهانه ی دل
پیش نخاعت نشسته يك ترکش یادگاری
گنجی نهان داری اینک، در کنج ویرانه ی دل
فهمیدم از شوق رویش، جان داده ای چون که دیدم
پایین پای رخ شمع، افتاده پروانه ی دل
مطروحه ای از «امین» شد یاریگر طبع «مستور»
در این غزل تا بیچد فریاد مستانه ی دل

می ریخت از لحن مادر، سوز غریبانه ی دل:

«جانا عزیزی تو ما را، ای ناز دردانه ی دل

جانت عزیز است ما را، اما ز جان تو جان تر

مهری که از دین و میهن، داریم در خانه ی دل

آنک که آن دشمن دون، آورده بر ما شبیخون

وقت است امضایی از خون، بر عهد مردانه ی دل»

می رفتی و بانگ مادر، پیچیده در گوش جانت

ایمان در رخ عیانت، گنج نهانخانه ی دل

می رفتی و از نمازت، جوی مناجات جاری

مُهر تو از تربت عشق، تسیبحت از دانه ی دل

در شطّ شور حسینی، گم کرده انگشتر جان

در خُمّ خمر خدایی، افتاده پیمانہ ی دل

سجّاده بیهوش می شد، سنگر همه گوش می شد

وقتی که سر داده بودی، نجوای مستانه ی دل

شوق رهیدن پریدن، آتش به بالش فکنده

پرپر زنان سینه ات را، می کوفت پروانه ی دل

خمپاره بیهوش سویی، خون می زند جوش سویی

تنها شکسته سویی، مانده ز میخانه ی دل

«برگرد، برگرد» گویان، رفتند آن اوج جویان

تو ماندی و بال بی جان، خشکیده بر شانه ی دل

از عمر اگر خسته بودی، از شکوه لب بسته بودی

بار سفر بسته بودی، زین گنج ویرانه ی دل

هرچند بال تو مجروح، هرچند پای تو بی روح

کش کش کشاندی خودت را، بر بام کاشانه ی دل

با طاقتی که نبودی، خوش بود سیر صعودت

یک دست بر دوش دیوار، یک دست بر شانه ی دل

یک چند ماندی ز یاران، پیوستی اما به ایشان

بعد زمان و مکان نیست، در جمع رندانه ی دل

افتان و سوزان و خیزان، دزدانه راهی گشودی

«رندانه آخر ربودی، جامی ز خمخانه ی دل»

شرحی از آن جان عاشق، ثبت است بین حقایق

«خونین چو برگ شقایق، شیرین چو افسانه ی دل»

ای دُرْدکش تا شنیدی فتوای رندانه ی دل

خَم خَم شدی سر کشیدی، خُم خُم ز خمخانه ی دل

ای عقل و ای عشق و اعجاز، ای عافیت سوز جانباز

وی عضو عضو تو در ذکر، تسبیح خون دانه ی دل

فریاد يك ملتى تو، معلول نه عِلّتى تو

دریادل و کوه و نستوه، جان وقف جانانه ی دل

پیمان پیمان بسته، در میکده پا شکسته

وز دست پیر جماران، سرمست پیمان ی دل

نجوایی و در پی گوش، فریادی و عشق خاموش

فرهادسان قصّه گفتی، شیرین شد افسانه ی دل

شعر شعور و شجاعت، بیت بلند بصیرت

نام غزلهای نابت، دیوان دیوانه ی دل

شمع تو دل، سینه فانوس، خاکسترت روح فُقموس

پروانگی را گرفتی، از دست پروانه ی دل

عکس تو در قلب قابم، یاد تو در قاب قلبم

آن نصب دیوار خانه، این نقش، بر خانه ی دل

«رندانه آخر ربودی، جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
در آن سماعی که چشمت، از آسمان سر در آورد
دیدی که توفان به پا کرد، آن می به پیمانه ی دل
وقتی که چشمت پرنده، رد می شد از کهکشان ها
از هر رگت می شنیدی، گلچرخ مستانه ی دل
کی می شود مولوی وار، مست شهودت بخوانم
ای شور دیوان شمس! شبگرد دیوانه ی دل!
هر نیمه شب مرغ آمین، شیدای شبخوانی توست
هر نیمه شب شبنم آگین، از توست کاشانه ی دل
چشمت که می افتد آرام، بر قاب عکس اتاقت
حس می کنی روبه رویت، پروانه پروانه ی دل
کپسول اکسیژن اما، بغض تو را منتشر کرد
از بس عمیق است و کاری، زخم شهیدانه ی دل!

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

هر برگ تقویم عمرت يك عمر درد و غم ماست

يك عمر درد و غم تو باری است بر شانه ی دل

آری بهاری و پاییز، از شادی و غصّه لبریز

آباد و ویرانه کردی با خنده کاشانه ی دل

در دفتر خاطراتم تا خاطرات تو جاری است

خالی نخواهد شد از غم يك لحظه پیمانه ی دل

در انتظار تو بودند همسنگران شهیدت

بعد از عروج تو باقی است جای تو در خانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
دلدار زیباگزين است، دلخواه او بهترين است
در آتش او چه زیباست پرواز پروانه ی دل
فکّه، شلمچه، هویزه، در چشم های تو جاری است
اروند، خون میبرد از «سردشت» تا «بانه» ی دل
اخبار می گوید: از درد، جان داده مردی و فردا
تشیع خواهد شد اما بر موجی از شانه ی دل
دانه به دانه نشانه، بردند از این میانه
حالا به حیرت رسیده؛ تسبیح صددانه ی دل...

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
بیگانه با هر خماری، پیچیده در زلف یاری
ای عاشق دایم الخمر، تحلیل مستانه ی دل
روزی صبای وصال از کوچه هامان گذر کرد
عمریست پیچیده در شهر، بوی خوش شانه ی دل
الحق حریم خدایی، گرم نماز و طوافند
گرد تو خیل ملایک، گردیده پروانه ی دل
جغد خیال ستم را، درک عروجت محال است
زیرا که از آب و گل نیست، تفسیر ویرانه ی دل
یاد خلیل خدایی، زخم زبان می خری از
بخل بخیلان شهر و نمرود بیگانه ی دل
یوسف ترین یاد شهری، سروی و شمشاد شهری
تعبیر مردانه کردی، رویای دیوانه ی دل
حتی مقام شهادت، ناز تو را می کشیده
در انتظار تو چندیست، پشت در خانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

پا در ره حق نهادی، جان بر سر عشق دادی

ای قهرمان نبردِ پُرسوز و جانانه ی دل

این قافله غافل از تو، سر سوی مقصد نهاده

این حاصل عقد شوم است با مرد بیگانه ی دل

ای شعله ی شمع از تو، وامانده ی خیل نیکان

ای چشم های تو پُر از تمثال دردانه ی دل

از صحبت بی وفایان پروانه ها شرم دارند

ما را سحرها دعا کن، پروانه ی خانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

دردآشنایی چو مجنون آینه ی جلوه ی حق

تفسیر و معنا نمودی جانانه دردانه ی دل

هرشب جدا از رخ مه می سوختی عاشقانه

از بی نصیبی نشاید نالش ز پیمانہ ی دل

اکنون که با یار دلبر پیوسته ای جاودانه

خطی بگو نکته ای یا رمزی ز پویانه ی دل

ای آنکه مردانه رفتی راه علی عاشقانه

ما را ز خاطر مبرهان هیجان دیوانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
آن قدر مستی که گویا، از مولوی سرتر هستی
شاید که شمسی نهفته در گنج ویرانه ی دل
شیرین ترین زهرها را دنیا به کام تو می داد
انگار سیری ندارد، از زهر پیمانه ی دل
یک شب غزل می نوشتی، یک شب عطش می سرودی
من سالها می شنیدم نجوای مستانه ی دل
کم کم بسوزم بمیرم تا پختگی را بینم
می خواست زیبا بمیرد در عشق پروانه ی دل

ای سرخوش از شهید مستی، ای مست فرزانه ی دل

کولاک کردی چه زیبا، در بزم مستانه ی دل

از پا نه هرگز نشستی، پیمان نه هرگز شکستی

- عهد الستی که بستی، پیمان مردانه ی دل -

از نور خورشید عرفان، با شور ایمان چه آسان

بر کف نهادی چو مستان سر را به شکرانه ی دل

ققنوس از آتش هراسد؟ هیهات خوشتر نوازد

ز آتش مگر دارد آیا پروا؟ نه، پروانه ی دل

بازنده آن کس بُود کو جان را نبازد به جانان

نی آنکه با جان پذیرد اندرز رندانه ی دل

سجّاده آیا نباید بر خود ببالد مداوم

سرشار اگر شد نمازت از فیض میخانه ی دل؟

مانند امواج دریا می آفریدی تلاطم

در جشن و پاکویی جان در رقص جانانه ی دل

گفتم: که در عشقبازی هیچیت ره توشه ای هست؟

گفتی: بحمدالله آری «اندوه سالانه ی دل»

گفتم: که باور ندارد عقل اینچنین عشقبازی

گفتی: که سامان ندارد مانند سامانه ی دل

گفتم: که با ما نگوئی معشوقه با تو چه کرده است؟

گفتی: که معشوقه با من؟! تاراج کاشانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

ص: 65

ای دوست! جان جهان باد راز بهارانه ی دل
منظومه ات جاودان باد همواره در خانه ی دل
آواز بال ملایک آینه ی قصّه ی توست
نی نامه ی زندگی باد ساز غریبانه ی دل
ققنوسهای جهان را با لحظه هامان به رقص آر
تا راوی عشق باشد همواره افسانه ی دل
شرقی ترین راز هستی در لحظه های تو جاری است
شعر بلند رهایی است لبخند مستانه ی دل
نی نامه ی آتشی روح نیستانی ماست
ای دوست! افسانه ی توست تصنیف روزانه ی دل
آینه ی زندگانی است آغاز شعر جهان است
نقش بلند رهایی است باغ کریمانه ی دل
ای مشرق آباد قصّه! اینجا تمام جهان است
افسانه ی آسمانهاست دریای پیمانۀ ی دل
گویا سرآغاز راز است یا پنجمین فصل دنیا است
باغ بزرگ تماشا است بزم صمیمانه ی دل

پر می زند از اتاقت يك عمر پروانه ی دل

می آید و می نشیند آرام بر شانه ی دل

از عشق رخصت گرفتی از سینه بیعت گرفتی

وقتی که رفتی به جنگ يك مشت بیگانه ی دل

شادی به غمخانه می رفت لبخند دیوانه می رفت

وقتی که یادت می آمد آرام در خانه ی دل

هم اشك های تو دریا، هم خنده های تو زیبا

یاد تو سخت است بر ما، آهای دیوانه ی دل

طعنه به عاقل زدی و پیمانہ با دل زدی و

يك عمر تاول زدی چون می سوخت کاشانه ی دل

در سینه ات آتش و دود، جسم تو يك شب نیاسود

گنجت همان سرفه ات بود در گنج ویرانه ی دل

رفتی شکستی برادر افتادی يك گوشه آخر

زیر لب آرام گفتی این است افسانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه ی دل»
هر قطره از شمع جانت، می سوزدم در خزان
باید کجا پر بگیرد بعد از تو پروانه ی دل؟
رفتی و دل گندی از غم، آه ای شهید مجسم
اما ندیدی چه تلخم بعد از تو همخانه ی دل
بارِ سترگِ فراق من را زمینگیر غم کرد
بالی بکش از رسیدن بر باورِ شانه ی دل
پیچیده عطر نمازت، شب گریه های نیازت
آوازه ی رمز و رازت در بزم شاهانه ی دل
دنیا برایت قفس بود، هجران و شب ناله بس بود
پیغام ناب جرس بود، از سوی جانانه ی دل
با جان و دل می شنیدی هر روز در خود شهیدی
یک روز آخر پریدی از بام ویرانه ی دل
معنای ناب حقیقت، زیباترین استقامت
پرواز سبزت سلامت ای پیر فرزانه ی دل

از صبر زیبایت ای مرد خون گشته پیمانه ی دل

پیچیده در صحن سینه فریاد مستانه ی دل

ای شمع شعر عراقی طرز سکوت تو هندی است

فهم سکوت تو مشکل بیچاره پروانه ی دل

امشب زدی دل به دریا مهتاب در آب پیدا

خالی است جاییت در اینجا باقی است در خانه ی دل

از بس که جسمت نحیف است تابوت پر می زد از دست

تابوت غم هایت اما مانده است بر شانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
آخر پرت را گشودی، چون اهل ماندن نبودی
این رفتنت تیشه ای بود، بر سقف ویرانه ی دل
رفتی تو تا بی نهایت، در بارگاه خدایت
با رفتنت تنگ تر شد، این تنگ کاشانه ی دل
رفتی ولیکن نرفتی، از قلب آشفته گانت
از لحظه های عروجت، پُر از تو شد خانه ی دل
گریان نمودی تو ما را، رفتی ولی خنده بر لب
رفتی و صد غم فزودی، بر شهر غمخانه ی دل
از لحظه ی آشنایی، تا روز تلخ جدایی
بر گردِ شمع وجودت، گردیده پروانه ی دل
ای سرو مجنون خلقت، ای سرمه ام خاک پایت
با رفتنت شد خزانی، بیچاره گلخانه ی دل
بار نبودت کنارم، بر دوش دل بس گران است
بشکست از این گرانی، هم دوش و هم شانه ی دل

من ماندم و درد هجرت، من ماندم و زهر فرقت

حالا تو هستی و يك عمر، لبخند مستانه ی دل

این جمله هایی که گفتم، کم قدر و بی منزلت بود

بار دگر ملتفت شو، بر پیر فرزانه ی دل:

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

ص: 71

در جبهه های رهایی سرمست پیمانه ی دل
سنگر به سنگر سرودی شعر غریبانه ی دل
دل دادی و جان گرفتی صهبای عرفان گرفتی
آن دم که فرمان گرفتی از پیر فرزانه ی دل
در هر نمازی که بردی بر طاق ابروی جانان
رکعت به رکعت شنیدی گلبانگ مستانه ی دل
در بزمگاه شهودت بر گردِ شمع وجودت
بال رهایی گشودت گلچرخ پروانه ی دل
در گلشن حق پرستی اول بت «من» شکستی
وز لاله احرام بستی گردِ حرمخانه ی دل
چون راه وحدت سپردی سودا به کثرت نبردی
وز لوح خاطر ستردی افسونِ افسانه ی دل
تا قبله ی حضرت گل رفتی به نور توکل
آتش زدی در تعقل همپای دیوانه ی دل
هم زمزمی هم صفایی هم مروه ای هم منایی
آیینه ی کربلایی ای روح دردانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

در حسرت رفتن تو ساقی و این رخت ماتم

ساقی و یاد غم تو، ساقی و ویرانه ی دل

ای دل بخوان روز و شب از شب های چون روز یارم

شب های در یاد معشوق شب های جانانه ی دل

یاد غزل های بی سر در قطعه های شلمچه

میخانه های دوکوهه، مستی ز پیمانه ی دل

در یاد پیر طریقت، ساقی خوب جماران

نوشیدی از جام زهر و رفتی ز میخانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

با ذکر زیبای زهرا در جبهه با چشم نمناک

سوگند خوردی بمانی مجنون و دیوانه ی دل

سر تا به پا شور گشتی با درد محشور گشتی

با سر دویدی رسیدی آخر به میخانه ی دل

ای عاشقانه ترین شعر ای مثنوی صلابت

باشد قبول اعتکافت در کُنج کاشانه ی دل

در انزوای مزارت پرمی زخم تا که شاید

از عشقت آتش بگیرد پرواز پروانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه ی دل»

دردانه ی اشک گل ها! رفتی و سقّای دل رفت

با رشک گوید زبانم: «رفتی ز کاشانه ی دل»

محجوب بود جامم، پیمانه ای بی تکلف

چون بغض می رفت و می رفت، جانت چو پروانه ی دل

گر ساغر و می به هم دوخت، جانان و چشم تَرَت را

با ناله هایت سحر یافت راهی به میخانه ی دل

مبهوتِ هر قطره اشکم کز گوشه ی چشم آمد

شاهد به فال نگاهش، بُرد از تو مستانه ی دل

مختم گشت شعرم، واحسرتا از نگاهت

عشقی تو و مهرت اَمّا، سوزانده ویرانه ی دل

رندانه یاران ربودند جامی ز خمخانه ی دل

من ماندم و گام های سلّانه سلّانه ی دل

نای تنفس ندارم، نای جویدن همین طور

غم می خورم با نئی جان، خون می خورم با نئی دل

قدری سِرْم، جرعه ای چای، این است صبحانه ی تن

یک لقمه بغض گلوگیر، این است صبحانه ی دل

از تاول و اشک بر پوست، تسبیح صددانه دارم

سوغاتی از قلب سردشت، سوغاتی از بانه ی دل

بار امانت زمین خورد از گُرده ی طفل منطق

آن را ازین رو نهادم عمری ست بر شانه ی دل

جای دوا ای پرستار! جامی پر از باده بردار

«خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

جام بلای غریب با صبر و شکر عجیبت

کرده مقرب شما را در بزم جانانه ی دل

اشک تو را چون که دیدند شوق تو را هم خریدند

آغوش خود را گشودند رفتی به پیمانه ی دل

نه! ماندی و «یرزقون» ی، تو قهرمان جنونی

ما را زمان با خودش برد بی بوی گلخانه ی دل

بعد از شهیدان چو بودیم، دلخوش به روی تو بودیم

ای شمع جان که ربودی دل را ز پروانه ی دل

معشوق معشوق من تو، در خاک عیوق من تو

بعد از شما از که جویم نوری ز ویرانه ی دل؟

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه ی دل»
مرغان دریایی عشق بودند همسنگرانت
پیوستی آخر به آنان در بزم مستانه ی دل
بس سالها چشم بر در انتظار مُرادی
تا بلکه از در، درآید معمار ویرانه ی دل
آمد به سر انتظارت آمد به بر وصل یارت
پُر از سبویش نمودی آخر تو پیمانہ ی دل
طی شد شبانگاه هجران، روز وصال برآمد
آذین شد از مقدم دوست، امروز غمخانه ی دل
هرچند دور است زاهد از بزم گرم شمایان
دل بسته ی خاطراتی ست از جمع شاهانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

در هر دیاری که هستید، نورید در خانه ی دل

ماهید برقله ی جان، مهرید بر شانه ی دل

اول به شمع رُخ دوست، دل را به آتش کشیدید

آنگاه از پای تا سر، گشتید پروانه ی دل

آغازتان با خدا بود، پایانتان تا خدا بود

تا آن سوی آفرینش، جستید از خانه ی دل

ما مست دلدار بودیم، دیوانه ی دل نبودیم

در دل شما را که دیدیم، گشتیم دیوانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
در گیر و داری که ماییم دست تو بر شانه ی دل
در روزگاری که ماییم عشق تو و خانه ی دل
ما بیشماها غریبیم جا مانده در شهر هجران
یاد شما می زداید تاریکی از خانه ی دل
تا چون تویی هممنفس نیست، دنیا به غیر از قفس نیست
با یادتان می کشد پَر، این مرغ دیوانه ی دل
این زخم ها چلچراغی روشنگر راه وصل است
راهی که ما را رساند تا کوی جانانه ی دل
شمعی و می سوزی از جان، روشنگر شام هجران
آتش گرفته ز داغت پرهای پروانه ی دل
تلخی می دارد این زخم، آوای نی دارد این زخم
مستی آن یادگاری است از پیر خمخانه ی دل
در سینه جز بیقراری، جز داغ چیزی نداری
گنجی نهان داری اما در گنج ویرانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
آهسته آهسته رفتی، آرام و دلخسته رفتی
با پای بشکسته رفتی، از کنج غمخانه ی دل
آتش برایت گلستان، دنیا برایت چوزندان
بیرون شو از پيله ی جان، مانند پروانه ی دل
کو عطر سیبیم پس از تو؟ آمن یجیبیم پس از تو؟
آتش نصیبیم پس از تو، کنج نهانخانه ی دل
سوز دعایت اثر کرد، ما را ولی شعله ور کرد
گل کرد داغی جگرسوز، در چشم گلخانه ی دل
پوتین سربازی ات کو؟ شوق سرافرازی ات کو؟
آهنگ جانبازی ات کو؟ ای یار دردانه ی دل
دنیا ی ما مهربان نیست، با لاله ها همزبان نیست
از دست ما پر کشیدی، رفتی به کاشانه ی دل
ای رند آلوده از می، این ناله را بشنو از نی:
جای تو خالی مبادا «در صدر میخانه ی دل»

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
هفتاد خط را شکستی، از هفت خط جام باطل
چون خط به آخر رساندی، خون شد به پیمانه ی دل
شمع تو صد شعله بر پا، می کرد و صدباره می زد
هر گوشه هر خانه هرجا، آتش به پروانه ی دل
زخم است و سمّ است و مرهم، چیزی ندارد به جز غم
خون است و آب است و در هم، عیش فقیرانه ی دل
دل جز به دلبر نبستی، ای آخر عشق و مستی
در خود شکستی نشستی، ویران به ویرانه ی دل
پرواز و بال و پری نیست، جز پاره از پیکری نیست
ردّی ز خون کبوتر، افتاده در لانه ی دل
بر بال رنگین کمانها، رفتی تو تا آسمانها
معراجی از جسم و جان بود، اوج شهیدانه ی دل
ای رفته منزل به منزل، بی دست و بی پا و بی دل
می خواهم امشب بگیرم، شام غریبانه ی دل
دست تو می بوسم و سر، در پیش پایت سرافکن
این آخرین بیت من بود، حرف صمیمانه ی دل

«رندانه آخر ربودی، جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
رفتی در آغوش خورشید، پروا نکردی از آتش
در شعله ها دیدنی بود، پرواز پروانه ی دل
باران طعن و تمسخر، خامش نکرد آتشت را
آتش به عالم کشانید، توفان دیوانه ی دل
از باغ های گل سرخ، مهجور افتاده بودی
خواندی برای رفیقان، شعر غریبانه ی دل
آمد خطابت که برخیز! این پرده خلوتگه ماست
بی بال و پر، پر گشودی، سوی نهانخانه ی دل
وقتی که رفتی، نسیمی، عطر گل سرخ آورد
حسرت به دلها نشانید، آن رقص مستانه ی دل
در جمع یاران همدل، ما را به خاطر بیاور
تنها تو می دانی ای دوست، اندوه جانانه ی دل
کامت در این کامرانی، شیرین تر از انگبین باد
رندانه آخر ربودی، جامی ز خمخانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
تا موج غم شعله ور شد دل را به دریا سپردی
تا سربلندت نماید تصمیم مردانه ی دل
برخی به یکباره رفتند اما تو با درد ماندی
ماندی و هر شب نهادی سر بر روی شانه ی دل
ماندی که مردم نگویند خوبان همه پر کشیدند
ماندی که روشن بماند با نور تو خانه ی دل
ماندی روی تخت تا که باشد خیال دلم تخت
ای ثروت بی نهایت ای گنج ویرانه ی دل
آنانکه که یکباره رفتند هر یک فقط «یک» شهیدند
اما تو «صدها» شهیدی ای پیر میخانه ی دل
هرچند ماندی تو اما شمع وجود شریف
با هر نفس آب می شد می ریخت بر شانه ی دل
آخر تو هم پر کشیدی من ماندم و خاطرات
در پشت ای شمع خاموش می سوخت پروانه ی دل

از آن می صبرت ای دوست، سر رفت پیمانه ی دل

هم مست ساقی و ساغر، هم مست میخانه ی دل

شمع دل افروز جانت، پیوسته در سوز، جانت

ای کاش می شد بگردد، گرد تو پروانه ی دل

کانونی از رنج بودی، آری تو یک گنج بودی

جای تو تنها همین جاست: در کنج ویرانه ی دل

رفتی و نام تو مانده، راه و کلام تو مانده

هر وقت یاد تو کردم، آباد شد خانه ی دل

شعر افق دلخواه است، بی نقص و بی اشتباه است

در عصر بی تکیه گاهی، دستی است بر شانه ی دل!

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
نوری که روشن شد از آن يك عمر خمخانه ی ما
تابانده شمع وجودت يك دم به کاشانه ی دل
بی حرمتی باشد از من گر گویمت پا به دل نه
تاب تو را عرش باید کو تاب ویرانه ی دل
شاید کبوتر دو روزی با زخم بالش بماند
فرصت گذارد بگردد ملحق به پروانه ی دل
ساقی شرابی نمانده دیگر به جز دُردی خُم
دُردی کشیدن نباشد جز کار دُردانه ی دل
آن آشناتر ز هرکس بر پستی چرخ گردون
آخر مرا خویش بودش چون گشته بیگانه ی دل
در مجلس بزم مردان لاف گزافی ست رندی
عاشق مگر مرد گردی از داد مردانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

پوستر، سفر، عکس آخر، رفتن، جنوب قدیمی

ما همسفر با تو بودیم، جویای میخانه ی دل

بوی نسیم دوکوهه، عشق عجیبت به فگّه

مبهوت و گنگ و غریبه، ماندم به ویرانه ی دل

طرح سوال و تبسم، رد عمیق غریبی

من بودم و بیچگی ها، جمع قطارانه ی دل

ناگفتنی ها که گفتم، ناگفتنی ها که پر زد

با رفتنت ای امیدم ای شمع کاشانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
ای شمع جمع پریشان خاطر فروز غریبان
زانو به زانو خدا را بنشان به کاشانه ی دل
ای ابر آتش به یاد آر - دود است و خون و چکامه...
ماه جنون... «رود اروند»... میعاد دیوانه ی دل
یکسو تن و جان شیرین، یکسو سر «قصر شیرین»
آن پیر سرگشته ی عقل، این پیر فرزانه ی دل
شوری اگر بر سری هست، بر نیزه ها سروری هست...
پیش آر گیسوی خونین، بسپار بر شانه ی دل
از شمع باید پرسید - وقتی جهان کور و کر بود -
چون شعله شعله فرو خورد، یک جرعه پروانه ی دل؟
این شعرها درد دارند، این شعرها حرف دارند:
تا کی فلك سُفته خواهد دَر دانه دَر دانه ی دل؟
ای ماه نو، داس افلاك... آنک بچین نوبت ماست
سر رفته پیکر به پیکر، سر رفته پیمانہ ی دل

این دشت اگر کربلا نیست... «قالوا بلی» مان بلا نیست

رویده از نخل بی سر، طعم رطب دانه ی دل

بیرون این گود خونین، مغفول نامند و ناند

بنشین که بینی خدا را در کنج ویرانه ی دل

ص: 89

گفتم دلم گل، دلم شمع، اما تو پروانه ی دل

خوشحال شد عqlم از این حرف حکیمانه ی دل!

تن؛ دفن در قطعه ی خون، دل؛ در زمین های مجنون

به به! به این خانه ی تن، به به! به این خانه ی دل

الحق که بودی کبوتر اما برای پریدن

می خواستی آب چشم و ایضاً کمی دانه ی دل!

گفتم کبوتر، چه خوب است این را بگویم بدانند

بی خانمان نیستی چون شد آسمان لانه ی دل

تو عمر شیرین خود را فرهاد بودی تماماً

بعد از تو این بیستون مُرد، این بود افسانه ی دل

ای مرد باران! امان ده! این بار بعد از تو مانده

نیمی روی شانه ی عقل، نیمی روی شانه ی دل

می خوانم اینک برایت از حسّ مستانه ی دل

از شوق پرواز و رفتن از شوق مردانه ی دل

ای مست جام طهوراً در صبح همراهی عشق

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل»

آری امین گفته زیبا شرح دل خسته ات را

«خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

در کوچه باغ شهادت با لاله ها هم نگاهی

ای سبز و سرخ دلاور ای یار فرزانه ی دل

هُرم نفسهای خسته آتش به جان می کشاند

در صبح غمگین ماندن بر بام ویرانه ی دل

ای از تبار پرستو سرمست یاد رهایی

می خوانم اینک برایت از حسّ مستانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

ای مانده بر عهد و پیمان! دلخوش به شور تو بودیم

اکنون که دور از شهیدان، سر رفته پیمانه ی دل

ای زخم، ای زخم خندان! ای درد، ای درد پنهان!

در سینه ی تو چه کردست، با شعله پروانه ی دل؟

اینک مهیای یاری، آن را که باید تو داری

هم صبر مردانه ی جان، هم شوق جانانه ی دل

خاتم شکست و نگین ماند، رفتند یاران و دین ماند

سیل آمد و بر زمین ماند، آوار ویرانه ی دل

آخر زمان سفر شد، سجاده ات باخبر شد

بعد از تو خون جگر شد، شعر غریبانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه ی دل»

جامی که داروی تلخ است، نامش شراب صیوری

این، شرط عهدی که بستی سرکش ز پیمانہ ی دل

معشوقِ معبود هستی دل را به زلف که بستی...؟

با جرم عاشق پرستی حبسی تو در خانه ی دل

آهی که سوزانده جانت از درد جهل زمان است

و رنه جراحی نسوزد این گونه کاشانه ی دل

هم بال پروانه گشتی رندانه از جان گذشتی

ای آبروی زمانه، ای رشک پروانه ی دل

حقّ تو اوج است و اینجا، زندانِ تنگِ زمین است

اما بمان تا بماند، بانگ غریبانه ی دل

همچون اباالفضل العباس باید بجنگی و باید

مانند زینب بمانی، بر عهد مردانه ی دل

افسوس از اینکه زبانم من را همین جا رها کرد

من الکنم از نوشتن، شرمنده فرزانه ی دل...

تو مانده ای با غم جان، جان نه! که افسانه ی دل

ای دردها را نهایت، ای مرد مردانه ی دل

ای روشنایی به هر جمع، ای مرگ تدریجی شمع

هر لحظه گرم طواف است، دور تو پروانه ی دل

تو بودی و شوق رفتن، وقتی که دل کندی از تن

جان را به بازی گرفتی، در راه جانانه ی دل

از فصل پژمردن تو، یا خون دل خوردن تو

از لاله رویی بگویم، یا داغ پیمانه ی دل؟

ما در فراموشی و تو، یک گوشه از خاطراتی

نای تو نایی ندارد، دمساز شو با نی دل

لبخندهایت نشان داد، تا وصل راهی نمانده

آنجا که فهمیدم از آن حرف حکیمانه ی دل:

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

فتوی ز دل خواستم گفت بگذر به میخانه ی دل

ایمان و امن و امان است شعر امینانه ی دل

دردی کش درد و داغم، جز غم نیامد سراغم

داغ است دُرْدانه ی جان، درد است دُرْدانه ی دل

فرق من و دل در این بود، او ماند و من رفتم از خویش

باری ست بر شانه ی من، بالی ست بر شانه ی دل

از بس شکستیم در خویش، آینه بستیم در خویش

از شیشه های شکسته پُر شد پریخانه ی دل

جمعی حقیقت ندیده، افسانه گفتند و خفتند

چیزی حقیقت ندارد مانند افسانه ی دل

دل را چراغان او کن، با اشک ها شستوشو کن

بیرون شو از خانه ی جان، بیرون زن از خانه ی دل

مستان یکدست لبیک، تا باده ای هست لبیک

دست دلم را بگیرد، سر رفته پیمانہ ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
مستانه عمری نشستی در ساحت جان دلبر
اصرار کردی گرفتی آخر تو پیمانہ ی دل
از قافله جا نماندی تو یادگار شهیدی
تو در مسیر بهشتی در راه کاشانه ی دل
در غربت آشنایی، ما رفتنت را ندیدیم
بودی و ما غافل از تو، رفتی تو در خانه ی دل
در سالهای پس از جنگ تنها تو بودی علمدار
صبر و شکیب تو کرده تفسیر شکرانه ی دل
ای مرد جامانده برخیز چشم انتظارت شهیدان
جامی مهیا برایت جامی ز میخانه ی دل
از سرفه هایت کلافه بودی ولی شکوه هرگز
این است رسم رهایی این است افسانه ی دل
پرواز تو از زمین نیست از آسمان پر گشودی
با بالهای شکسته در کوی جانانه ی دل
در حسرت تو شکستیم شرمنده ات تا قیامت
ماندیم و شمع وجودت هستیم و دیوانه ی دل

پشت نگاه تو خیس است در کوی رندانه ی دل

همچون مسافر که چشمش مانده به افسانه ی دل

من رو به روی تو هستم وقتی تو آینه هستی

خون است و طوفانِ شیون سهم من از خانه ی دل

لحن غرور تو درد است، درد تو تفسیر مرد است

گل می دهی عاشقانه در متن کاشانه ی دل

ای ابتدای رسیدن در چشم های تو پیدا

جنس تو یعنی تپیدن در کُنج ویرانه ی دل

ای عاشقی را نشانه، ای بال و پر را بهانه

در پهنه ی آسمانها، همدرس جانانه ی دل

آرامشت غرق غوغا دستی بکش بر سر موج

دریا پر از اتفاق است در پیش پروانه ی دل

ای هممنفس با شهیدان پیوسته از روز میدان

پیش از قنوت پریدن رو کن به خمخانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

افسانه ساز شهادت ای شهریار رشادت

صدآفرین خوش به حالت ای مستِ میخانه ی دل

ای آیه ی جانفشانی بر بی نشانها نشانی

ما را کجا می کشانی حسّ غریبانه ی دل

نازم به آب و گل تو نازم به ظرف دل تو

کاین جرعه های دمامد داری به پیمانہ ی دل

عطر شهیدان به پا شد از باغ رضوان رها شد

آهسته آهسته آمد بویی ز گلخانه ی دل

جامی پی جانت آمد سودی بر ایمانت آمد

عاشق شدی و گرفتی کامی ز جانانه ی دل

مرغ دلم پرکشیده از جام تو سرکشیده

از سینه ام وارهیده ای یار دُرْدانه ی دل

سرمایه ی سربلندی آیا مرا می پسندی

بر سفره ی بی بدیل بزم کریمانه ی دل

دل دادی و دل گرفتی دل گفتی و دل شنیدی

بر بلبل طبعم آمد حالاتِ مستانه ی دل

ای جوهر سرخ هستی گلوازه ی ناب هستی

خطّ تو در سینه دارد دیوانِ دیوانه ی دل

من بی کسی ها کشیدم تلخی ز دنیا چشیدم

لیک از تو الگو گرفتم ای اهلِ شکرانه ی دل

تنها شدی در میانِ تن ها و چیزی نگفتی

از رنج بسیار و گنجی گنجِ نمانخانه ی دل

نام از تو دارد غیوری وام از تو دارد صبوری

هم شمع سوزان تو بودی هم بالِ پروانه ی دل

نجوای بی پرده ی تو فرجام آینده ی تو

شد آرزوی شبِ ما، هم ذکر روزانه ی دل

صدق و صفاهمتی تو، مهر و وفاغیرتی تو

عشقِ خصال تو دارد میلِ صمیمانه ی دل

آزادی روح و تن را آبادی این وطن را

بانی شدی و پیامد سامانِ ویرانه ی دل

همرزم بی ادّعیان این غصّه آمد به پایان

همراز و همخانه گشتی با صاحبِ خانه ی دل

ای زندگینامه ی دل ای نسل اربابِ بیدل

جان باختی و بماندی بر عهدِ مردانه ی دل

ای انتهای سترگی ای از تبار بزرگی

آموختم از تبارت عزم صبورانه ی دل

دست علمدار و رهبر باشد قلمدار و پر سر

شکرِ خدای حمید و دلبندهِ فرزانه ی دل

ص: 99

ولی الله کلامی زنجانی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه ی دل»
ذکر سفر خوانده بودی هر چند جا مانده بودی
راهی نَفَس بُر رساندت بر منزل و خانه ی دل
وقتی نَفَس می کشیدی نجوای دل می شنیدی
می سوخت شمع وجودت بر حال پروانه ی دل
ای مظهر سرفرازی با جان خود کرده بازی
جان و سرت شد فدای سودای جانانه ی دل
جانا جهادت مبارک، بر تو شهادت مبارک
بادا گوارای جانت لبخند مستانه ی دل
ای مونس جان نثاران پیوستی آخر به یاران
کز باده ی معرفت بود لبریز پیمانه ی دل
آمد از آن سو صدایی در را گشود آشنایی
رفتی و آسوده گشتی از طعن بیگانه ی دل
زخم زبان نوش جانت کاویزه ی گوش جانت
بودی نوای محبّت از نای دردانه ی دل
هرگز نه احساسی است این، پرواز عبّاسی است این
از کربلا تا مقام تکریم شاهانه ی دل
این برگ سبز از «کلامی» با رمز «اَنّی اُحامی»
تقدیم شد بر حضور مولای فرزانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه ی دل»
از عشق ایزد نمودی، لبریز جام وجودت
از جان و دل سر کشیدی، یکباره پیمانه ی دل
وقتی تو جان را نهادی، بر کف تو در راه ایمان
بر مهر خون سرنهادی، از بهر شکرانه ی دل
سرمست جام ولا شد، جان تو از کوثر عشق
برگرد شمعش پریدی، همپای پروانه ی دل
یکباره دل را بریدم، از جان ناقابل خویش
آنکه که دیدم بریدی، جان را ز کاشانه ی دل
شاید به چاه ضلالت، روزی من افتاده باشم
برخیز و دست مرا گیر، ای میر دردانه ی دل
شهدی ز جام ولایت، در ساغر من بریزید
با جرعه ای شد دل من، سرمست مستانه ی دل
جانباز جان برکف عشق راهی نشانم ده چندی است
گم کرده راه خودش را، «سیمرغ» افسانه ی دل

وقتی که دل مثل دریاست عشق است دردانه ی دل

تا قصه ی خون دل هست باقی است افسانه ی دل

دل، آیه ی محکم عشق آینه ی محرم عشق

راز فنا کردن جسم آبادی خانه ی دل

خون سرفه های قدیمی! با سینه ی من صمیمی!

از من مخواهید گریه بر حال دیوانه ی دل

تا بغضِ سردی نبارد تا قطره دردی نبارد

از چشم، بیعت گرفتم با قول مردانه ی دل

ای دوستان شهیدم! ای ساقیان امیدم!

دست مرا هم بگیرید سررفت پیمانہ ی دل

همسنگرانم - شهیدان - در دل - در این خانه - مهمان

از شوق، گریان و لرزان چشم من و شانه ی دل...

رفتی از امشب به فردا با عشق محفل به محفل
با درد طی شد مسیرت يك عمر منزل به منزل
از داغ گلها شکستی، خونین چو برگ شقایق
در دفتر غم نشستی، رنگین چو افسانه ی دل
در گردش چشم خیسم با تو قدم می زند عشق
از آسمانها به دریا از موج دریا به ساحل
با اینکه هم عصر سببی از زندگی بی نصیبی
در آسمانها غریبی ای ماه پنهان کامل
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل»
محو تو شد این جماعت حتی گروه مقابل
دور از تو تنها نشستیم، دور مرا غم گرفته
ای وای ازین بغض سنگین، نفرین بر این دور باطل!
وقتی مجال نفس نیست، با تو کسی در قفس نیست
پرواز در دسترس نیست، ای دل بسوز ای دل ای دل...

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

از نور خورشید رویت گردیده دنیا منور

عشقت بتابد شعاعی اکنون به کاشانه ی دل

از برکت بارش تو خرّم شده خاک ایران

آباد و عمران نمودی با خون خود خانه ی دل

ایثار تو هدیه کرده، آسایشی را به عالم

باشد فدایت، فداکار، این جان پروانه ی دل

بر خاک، سر می گذاری ای آسمانی، فرشته

یک دم سرت را تو بگذار بر خاک این شانه ی دل

مثل کبوتر پریدی از این جهان بی علاقه

اما نهادی تو خاطر، در دفتر لانه ی دل

گردیده احساس «مهدی» از عشق نابت تبرک

و از مطلع شعر «آقا» آن پیر فرزانه ی دل

از مطلع جان رسیدی، از شرق پیمانه ی دل

دل مست و دیوانه ی تو، تو مست و دیوانه ی دل

چون گردبادی تو را عشق، گردید و در خود نهان کرد

گنجینه ی سرّ او شد ناگاه، ویرانه ی دل

آنگاه با او رسیدی، ناگاه در او شکفتی

شد عقل بیگانه ی تو، شد عشق همخانه ی دل

پر بی قرار پریدن، پا بی شکیبِ نماندن

در حسرتِ سر نهادن، یک لحظه بر شانه ی دل

حالا که شاد و شکوفا، رفتی از این خانه بی ما

حالا که از پیله رستی، بر بال پروانه ی دل

از ما سلامی به باران، از ما سلامی به خورشید

یادی کن از ما در آن بزم، در بزم مستانه ی دل

گفتی که از شوق مرگ است آواز مستانه ی دل
آری حقیقت چنین بود شیرین چو افسانه ی دل
گفتی پی سقف آبی است هر سایه اش آفتابی است
آبادی اش در خرابی است نزد تو ویرانه ی دل
گفتی که اندیشه پژمرد در شرح زنجیری عشق
خواندی خرد را بسی خُرد در درك دیوانه ی دل
با آنکه تن موج خون شد همواره زخمش فزون شد
پابست پیمان جان بود سرمست پیمانه ی دل
همراه روز و شب توست در دست تو بر لب توست
تکبیری از جنس طوفان تسبیحی از دانه ی دل
جان تو جان خدا شد از پيله ی تن رها شد
آن قدر شمع دعا شد تا سوخت پروانه ی دل
آری! امید و امان بود، آرام روح و روان بود
پای تو بر دیده ی جان دست تو بر شانه ی دل
شاعر کجا می تواند وصف تو گوید بخواند
وقتی به وصف چنین گفت آن پیر فرزانه ی دل:
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

بشنو حدیث رهایی، از بوی میخانه ی دل

تا پُر کند گوش جان را، از باده افسانه ی دل

دام است عالم برای، آنکس که شد عاشق تو

باور نداری؟ بپرسیم از پیر فرزانه ی دل

جادوی چشم نگارم، آن دلبر سربدارم

منصور جان را کشیده است بر دار دیوانه ی دل

جانبازی و جان نثاری رسم خوش عاشقان است

سر می کشد عاشق دوست لاجرعه پیمانه ی دل

راهی بزن مطرب عشق، تا جان عاشق ببازیم

در پای پیر خرابات، با حکم فرزانه ی دل

کردی ز جانانه یادی، قربان آن جان که دادی

دادی دل و جان خود را، در پیش جانانه ی دل

مطروحه ای آمد از پیر، آن مقتدای جهانگیر

فرمود شعری بگوئیم، با لفظ رندانه ی دل

فارغ ز تزویر زاهد، عشقی نهان کرده «شاهد»

با شوق ای رهبر جان، در گنج ویرانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
جامی که چون نوش کردی، عالم فراموش کردی
خوردی و دستی فشاندی، اندر طریخانه ی دل
در گوش جانان چه گفتی؟ دست از علایق چو شُستی
با طایر گلشن قدس، گشتی تو همخانه ی دل
تو شمع سوزنده بودی، نور فروزنده بودی
لختی نماندی و رفتی، با پَر پروانه ی دل
سودای جانانه داری، در سر چه افسانه داری؟
گر قصد جانانه داری، برگوز افسانه ی دل
برگو چه جامی ربودی، کز جان جانان شنودی
«خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
چون دل به دل داده دادی، جامی پُر از باده دادی
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل»

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
آن شب که با کوله باری از غم صدایت شنیدم
دانستم آخر بگیری کامی ز پیمانۀ ی دل
در خس خس ناله هایت حسّ غریبی هویدا
با خنده های نگاهت آتش به سامانه ی دل
در ماندنت حکمتی بود تا آشنایان بدانند
سرخی خون رفیقان روشن به کاشانه ی دل
چون رفتی و ما به زندان درگیر نفس و هواییم
تو بوده ای با دل و جان جویای دُرَدانه ی دل
اینک که در زیر نعشت مرثیه ها می سرایم
بینم که در رفتنت نیز بشکفته گلخانه ی دل
نام بلندت به دوران ماند به شهنامه ی عشق
تابیده در مطلع شعر «جامی ز میخانه ی دل»

«رندانه آخر ربودی، جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
زخم تو چون جام مجنون در دست لیلی چه زیباست
بشکسته و برگزیده مقبول جانانه ی دل
تا چون سیاوش در آیی از آتش فتنه بیرون
جام بلا سر کشیدی در بزم شاهانه ی دل
مرغان بی پر رها و بالت کبوتر به زنجیر
آنان پی مستی ارزن تو در پی دانه ی دل
این شهر شهری شلوغ است درگیر سُرنا و بوق است
در گوش مردم دروغ است اسرار مستانه ی دل
حالا تو پر می زنی با بال و پری تگّه تگّه
بیزار از این شهر خاکی مجذوب کاشانه ی دل
تابوت زخمی قدیمی بر دوش مردم سوار است
ای صید دیرینه بشتاب صیاد در انتظار است

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
«زخم» ی و کهنه اگرچه... «داغ» است، داغ شقایق!
خون از جگر، جام می بود! سیرابِ پیمانه ی دل
هم «ساختی» طعنه ها را، هم «سوختی» با غم هجر
این سوختن ها تو را ساخت: ... پروانه!... پروانه ی دل!
تو وارث دردِ عشقی! پرورده ی دردِ لیلی!
«گردانِ مجنون» تو را ساخت «مجنونِ دیوانه ی دل»
بر محفلِ جمعِ یاران، شمعی و شاهِ چراغی
شمعی و با نورِ تو خوش، بوده ست ویرانه ی دل
هی قطره قطره چکیدی... این سال های پیاپی...
گل زخم هایت یکایک، تسبیح شکرانه ی دل
بارِ غمت، قد دوتا کرد، سنگینی از آن عَلم بود
تابوتِ پرپر بیاید این بار هم شانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه ی دل»
کوه دماوند پنهان در دود غفلت نشسته
ای سربلند و سرافراز جانباز دردانه ی دل
سیمرغ قاف بلندی در اوج هفت آسمانی
آنقدر پُر هیبتی که جایت نشد لانه ی دل
چون کشتی پرتغالی در ساحل کیش تنها
هرگز نباید بمانی مهمان بیگانه ی دل
با آجر خون لعاب گنجینه ی خاطرات
باید دوباره بسازم این مُلکِ ویرانه ی دل
خاموش و آرام کوهی پُر هیبتی مثل دریا
لرزنده ای با نگاهت هر لحظه ای شانه ی دل
از آتش و شب بگواز خاکستر و مرگ پرواز
شعر بلندی قدیمی از شمع و پروانه ی دل
پرپر شدن مثل لاله آیین دیرینه ی توست
زیباترین گل نشستی بر فرش گلخانه ی دل

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه ی دل»

عمری تو با رنج و محنت کردی شکیبایی ای دوست

آخر سوی باغ رضوان رفتی چو پروانه ی دل

افسوس زین نامرادی خون شد دل دردمندم

تصویر یاران عاشق نقش است بر خانه ی دل

معراج یاران عاشق دیدیم و ماندیم از ره

یارب مبدا بماند این غم به ویرانه ی دل

از تاول زخم سینه آتش برون می تراوید

لیکن نکردی تو شکوه هرگز ز غمخانه ی دل

بس فتنه ها کرد دشمن، بس دامها گسترانید

تا شاید از ما بگیرد سوز نهانخانه ی دل

لب بسته بودی و اما طوفانی اندر دلت بود

از نیش خند و کنایه از طعن بیگانه ی دل

گفتی اگر باز ماندم از خیل یاران عاشق

شب تا سحر می گدازم با اشک صد دانه ی دل

ای شاهد زنده ی عشق، ای مهر تابنده ی عشق

بوسید پیشانی ات را محبوب دردانه ی دل

«میشم» چه دارد بگوید وقتی «امین» می سراید:

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل»

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
در فصل طوفان و آتش مانند کوه ایستادی
همراه همسنگرانت، همپا و همشانه ی دل
مادر به پایت نشست و آجر به آجر بنا کرد
آبادی دیگری را بر روی ویرانه ی دل
هر روز شب زنده داری، بیتابی و بیقاراری
آوازه ی سرفه هایت پیچید در خانه ی دل
دل دادی و پر گرفتی، تا عشق از سر گرفتی
تاول به تاول سرودی شعر صمیمانه ی دل
آتشفشان جنونی، تفسیر امضای خونی
در خواب حتی ندیدم مثل تو دیوانه ی دل
این روزها گریه هایم چون سجده هایت بلند است
ای ذکرت از جنس دریا، تسبیحت از دانه ی دل
یک عمر ما را کنارت، آری تحمل نمودی
از خانه مان پر کشیدی... اما نه از خانه ی دل

بر فرش قرمز نهادی پا را به کاشانه ی دل
آرام و چابک نشستی کنج نهانخانه ی دل
با دست خود جام صهبا کردی عطا بر رفیقان
وانگه بر آمد به بستان آواز مستانه ی دل
بر چهره ی گل نشانندی شبنم به صبح دعایت
از خنده ات شکرستان شد کنج غمخانه ی دل
در بسترت یاس و نرگس درهم تنیده به هر سو
شرمنده گردیده بلبل در صحن گلخانه ی دل
تیر دعایت رسیده تا اوج آن بی نهایت
انگشت حیرت گزیده این پیر فرزانه ی دل
چون نور شمع وجودت ساطع سوی کهکشان شد
از غصّه گردیده پرپر پره‌های پروانه ی دل
بر روی بال فرشته کردی سفر سوی دلدار
شد جای خالی مهرت در صدر میخانه ی دل
چون پیر میخانه آگه از هجرت قاصدک شد
بر سینه ی میگساران زد نقش پیمانہ ی دل
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل

خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه ی دل»

آهسته نجوا نمودی در گوشِ بادِ سحرگه

گفتی به صد شرم و خجلت حرف صمیمانه ی دل

باد صبا برده پیغام بر طرف بستان و صحرا

بر روی شاخ درختان در گوشه ی لانه ی دل

در سینه صد درد پنهان اما به لب شاد و خندان

هرگز نشد خوشدل از تو آن خصم بیگانه ی دل

مرغ دلت پر کشیده هر دم به سوی جماران

در صحن آن خانه گشته اندر پی دانه ی دل

از بس که ترکش نشسته بر سینه و دست و بازو

آهن ربا می رباید آن جسم مردانه ی دل

آن تیر دشمن نشسته بر سینه ی همچو دریا

اندر صدف کرده پنهان آن را چو دردانه ی دل

از ناله های شبانه خیل ملکِ گرد کویت

دولت سرا گشته زین رو آن کنج ویرانه ی دل

از سردی روزگار و از طعنه ی ناسپاسان

شبهها به سجده گرفتی شام غریبانه ی دل

آخر به بال ملایک رفتی تو تا بی نهایت

نوشیدی از جام کوثر با صاحبِ خانه ی دل

در بین جمع شهیدان مهمان شدی نزد دلدار

رحل اقامت فکندی کنج گلستانه ی دل

ص: 117

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه ی دل»
با این که جان عاریت بود، قیمت دوچندان گرفتی
روزی به دل کندن از جان، روزی به شکرانه ی دل
با یاد يك شطّ تشنه بی دست و پا پرکشیدی
دست ضریح دعا شد، پایت شفاخانه ی دل
فهمیده بودم که گهگاه با یاد قدقامت ماه
سر می گذاری شبانگاه، آرام بر شانه ی دل
فهمیده بودم که تنگ است دیوار دنیا برایت
گفتی که بی تاب گلهاست، در پیله پروانه ی دل
فهمیده بودم که... امّا، جا ماندم از ارتفاعت
تنها تماشاست سهمم از اوج مردانه ی دل

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

